

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

در صفحات دیگر :

انسان‌های نو آزدیدگاه چرنیفسکی

ت. برومند صفحه ۳

دو شعر از: گالوست خاننئس

صفحه ۴

چگونه

مجلسی خواهیم داشت؟

آنچه می‌توان دید، آن نیروهای سیاسی که زیر پرچم کلی اسلام فعالیت دارند و در مجموع قدرت حکومتی ناشی از انقلاب را به خود اختصاص داده‌اند، به رغم اختلافات اساسی که در روش‌ها و هدف‌ها دارند. و کار این اختلافات چند ماهی است که دیگر از پرده بیرون افتاده است. و نیز به رغم فاصله دور در رازی که، در دایره انقلاب اسلامی، خط مردمی و ضد امپریالیستی اما خمینی را از خط مماشات با امپریالیسم جدا می‌کند، دست به نوعی بسیج همگانی زده‌اند تا در انتخابات مجلس شورای ملی راه را بر هر سازمان سیاسی و انقلابی دیگر ببندند. آنان مجلسی یکپارچه "اسلامی" می‌خواهند و بدین منظور از همه امکانات بهره می‌گیرند و همه گونه شگردی به کار می‌برند: انتخابات دو مرحله‌ای، اکثریت مطلق آراء، در مرحله اول اکثریت نسبی در مرحله دوم - که این هر دو انحصاراً به سود جریان‌های "اسلامی" است؛ - محدودیت‌های چندی که قانون انتخابات برای نامزدهای نمایندگان قائل شده است و آنها را از مافی-هائی می‌گذراند تا جز آنچه مطلوب یا تحمل پذیر می‌تواند شمرده شود به مرحله رای گیری نرسد؛ برکنار نگه داشتن رادیو تلویزیون از فعالیت‌های انتخاباتی به این عنوان که برنامه‌های آن سراسری است و سخنرانی‌ها و مباحثه‌های نامزدهای نمایندگی تنها یک حوزه کوچک را مخاطب قرار می‌دهد؛ محصور کردن اجتماعات و سخنرانی‌های انتخاباتی در محدوده تنگی از زمان و مکان برای آنکه برنامه‌های اجزای افراد غیر خودی برده هر چه کمتر داشته باشد؛ کوشش بالا - ترین مقامات رسمی و مذهبی کشور برای سوق دادن آراء انتخاب کنندگان به مجرای معین ...

در چنین احوالی، به آسانی می‌توان پیش بینی و حتی پیشگویی کرد که نخستین مجلس شورای ملی در جمهوری اسلامی ایران، همان گونه که این روزها به نحوی موعود عنوان می‌شود، مجلس شورای اسلامی خواهد بود. انواع گرایش‌های سیاسی - اسلامی، با چاشنی تنها پنج نماینده از مذهب زردشتی و یهود و مسیحی که بقیه در صفحه ۸

مسائل و مشکلات کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی

در اواخر دهه ۱۹۶۰ کشورهای که سمت گیری سوسیالیستی را برگزیده بودند با مشکلات حادی روبرو شدند. در چند کشور کودتاهایی به وقوع پیوست (عنا، مالی)، مصر و سوریه شکست‌های نظامی سختی متحمل شدند، در گینه و چند کشور دیگر اوضاع اقتصادی رو به وخامت گرایید، و جمهوری خلق کنگو چندین بحران سیاسی جدی را از سر گذراند. برخی از محققان، با توجه به این مشکلات تئوری سمت گیری سوسیالیستی را زیر علامت سؤال قرار دادند اما مشکلاتی از این قبیل در تمام کشورهای رو به رشد، صرف نظر از مشی اجتماعی آنها، وجود دارد. رو-بنای دولتی و سیاسی هم در کشورهای دارای سمت گیری سرمایه داری و هم در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی، هنوز شالوده استوار و زیربنای اقتصادی (مناسبات تولیدی نوین و نیروهای مولد امروزی در کشاورزی و صنعت) مناسبی ندارد. این امر دلیل اصلی فقدان ثبات داخلی این کشورهاست. اقتصاد اکثر این کشورها ترکیبی از بخش‌های مختلف (دولتی، سرمایه داری ملی، سرمایه داری خارجی، سنتی، و غیره) است که در آن هیچکدام از این بخش‌ها هنوز موضع مسلط ندارند و مناسبات تولیدی مربوط به خود را در مقیاس ملی قوام بخشیده‌اند. بعلاوه باید تضاد حاصل از روند سریع قوام ملی و تشدید تمایزات اجتماعی که به همراه آن است - میا-رزه طبقاتی، رقابت میان گروه‌بندی‌های سیاسی گوناگون، قبایل و غیره - را بخاطر داشت. تمام این عوامل پیشرفت به سوی سوسیالیسم را کند می‌کنند، اما هیچیک از این مشکلات غلبه ناپذیر نیست همچنین، بررسی تجارب کشورهای در حال رشد نشان می‌دهد که به جز سمت گیری سوسیالیستی هیچ راه بقیه در صفحه ۷

در شکستیم ... (برای خسرو گل سرخی)

برگهایش انبوه

شاخه‌هایش حزه بوش

قد برافراشته بی همدم در ساحت صبح

ونسیم

بر سر انگشانش می بویید

خیل گنجشکان را چونان به خوشبختی پیچیده بر گزک

در شکستیم که تن تنها استاده بیا

غرق در برگ سرور

در شکستیم که تن تنها برد امن دشت

از هوای قلمستانش دور

می تواند گساح

قد برافرازد و در انبوه شاخه و برگ

سایه اندازد بر پیرامون

بیم ۵۲

کوش آبادی

تجاوز چین (بخش چهارم)

به ویتنام برجه: بهرام حبیبی

تحلیلی از منشا و گسترش مسئله

بدون شمارش تحریکات مرزی، فقط تجاوز چین با قوای مسلح به مرز ویتنام در سال ۱۹۷۸ به ۵۸۴ مورد رسید (در مقایسه با تجاوزات چهار سال ۷۷ - ۷۴ که ۱۳۵۵ مورد شمارش گردیده است). این تجاوزات پیوسته صفت خشن تری به خود می‌گرفت، هم از نظر تعداد واحدهای نظامی متجاوز و عمق نفوذ آنها و هم از لحاظ تنوع سلاح‌هایی که به کار برده می‌شد که مشتمل بود بر تفنگ و مسلسل و توپهای سبک. علاوه بر این‌ها در یکصد مورد به حریم هوایی و در ۴۸۱ مورد به حریم دریایی ویتنام تجاوز کردند. ایجاد جبهه دوم مخاصمات در مرز چین و ویتنام بازوی دوم گیره ای بود که چین می‌خواست ویتنام را در آن گرفتار کند. بازوی اول گیره، مرز جنوب غربی ویتنام بود. اینها همه به خاطر تضعیف ویتنام و به قصد تولید زحمت بود تا ویتنام نتواند در جنوب چین کشور سوسیالیستی مستقلی بسازد و در نتیجه راه را برای توسعه طلبی خاقان مسلکان بزرگ بیند. اما به این‌ها همه بسنده نشد. در ۲۴ ماه مه ۷۸ سخنگوی اداره چینیان خارج از کشور مطالب زیر را در اختیار خبرگزاری چین نو قرار داد: "ویتنام اقداماتی را در جهت تضییع حقوق و تعقیب و اخراج چینی تباران ساکن کشور خود معمول داشته است. هم زمان با این، دستگاه عظیم تبلیغاتی چین به کبار افتاد تا به خاطر "سروشست اسفناک چینی تباران رانده شده" ضجه سر دهد. حال ببینیم حقیقت امر چه بوده است.

در خانواده بزرگ خلق های ویتنام، چینی تباران از نسلها پیش زندگی می‌کنند و عده آنها به

بقیه در صفحه ۴

ترجمه:

الف. پایدار

آفریقا: تضادهای مرحله کنونی رشد و توسعه

در عین حال امپریالیسم تلاش می‌کند تا سرحد امکان دولت‌های جوان منطقه را به زاه رشد سرمایه داری بکشد و از این طریق جان تازه ای به پیکر بی رمق سرمایه داری بدمد. دوم: در سالهای اخیر بر میزان علاقه کشورهای بزرگ سرمایه داری به نفت اورانیوم و دیگر مواد خام آفریقایی افزوده شده است. نیازی به گفتن ندارد که آفریقا یکی از منابع حیاتی مواد اولیه برای بازارهای سرمایه داری است. سوم: سقوط نظام مستعمراتی پرتغالی‌ها و به قدرت رسیدن دمکرات‌های انقلابی در موزامبیک و آنگولا کشورهای ناتو را ناگزیر نمود در نقشه‌های نظامی - استراتژیک خود در جنوب آفریقا تجدیدنظر نمایند. در حال حاضر کشورهای ناتو تنها با این مربسته نمی‌کنند تا رژیم‌های حاکم در پرتوریا و سالیسبوری را از نظر نظامی تجهیز کنند، صنایع نظامی آنها را به راه اندازند، و در سازمان ملل از آنها حمایت نمایند. کشورهای عضو ناتو می‌کوشند تا با همگامی و دخالت مستقیم قدرت‌های غربی وزیر پو شش فریبنده "حکومت اکثریت سیاه پوست" رژیم‌های دست‌نشانده ای به رهبری همکاران آفریقایی خود بر مردم نامی بیا و زیمبابوه تحمیل کنند، می‌کوشند سواپو و جبهه میهن پرستان زیمبابوه را که تنها بقیه در صفحه ۶

رشد و توسعه اجتماعی در آفریقا روندی پیچیده و متضاد دارد. از طرفی جنبش‌های بخش ملی در این قاره موفقیت‌های چشم گیری بدست آورده است. کافی است وقایع سالهای اخیر را به خاطر آوریم که منجر به ازم پاشیدگی امپراطوری مستعمراتی پرتغال و ظهور تعداد زیادی کشورهای مترقی گردید؛ ایجاد اتیوپی انقلابی و نو، و آغاز مرحله نوینی در مبارزه برای نابودی رژیم‌های نژادپرست و دست‌نشانده در جنوب آفریقا، از وقایع مهم این دوران است.

از طرف دیگر امپریالیسم و ارتجاع محلی بردمانه همکارهای نزدیک خود بسیار افزوده‌اند. تبااهی و فساد رژیم حاکم بر مصر، دخالت کشورهای عضو ناتو در زیمبار و تشدید تضادهای موجود میان دولت‌های منطقه تا حد درگیری مسلحانه و غیره ثمره تلخ این همکاری‌ها است.

یافتن علت‌های نهانی این تحولات چندان مشکل نیست. این علت‌ها را چنین می‌توان برشمرد:

اول: وجود انگیزه‌های سیاسی که هدف آن عمدتاً پیشگیری از تثبیت موقعیت آن دسته از نیروهای مترقی ضد امپریالیست و ضد سرمایه داری است که می‌کوشند پیوندهای خود را با جهان سوسیالیستی مستحکم کنند. در این رابطه سعی می‌شود از قدرت‌ناثیر سوسیالیسم بر روند تحول اجتماعی این بخش از جهان کاسته شود

نقش بخش دولتی در کشورهای که سمت گیری سوسیالیستی دارند

از: گلب اسمیرنوف

ترجمه: ب. توانا (بخش دوم)

از حیث متدولوژیک (اسلوب شناسی) بررسی تاثیر بخش دولتی در روابط اولیه مبادلات و توزیع و نیز عوامل مربوط به تقسیم مجدد درآمد ملی و محصول کلی اجتماعی ضرورت دارد. در سطح فعالیت عملی (پراتیک) تشخیص سه عنصر روابط بخش دولتی ضروری است.

نخست، مشارکت مستقیم آن در شکل بندی درآمد-ها و مصرف زحماتشان. در این جا نقش اصلی بعهده این عوامل است: شغل (منجمله ایجاد شغل های جدید به موهبت سرمایه گذاری های دولتی)، سطح مزد و شرایط کار در موسسات دولتی (در مقایسه با موسسات خصوصی)، ایجاد و گسترش زیر ساختار اجتماعی به عنوان جزء مستقل بخش دولتی و همچنین موسسات عمومی تولید.

دوم، تماس های اقتصادی و مالی آن با موسسات خصوصی در داخل و خارج کشور. سوم، روابط آن با موسسات کوچک و واحدهای بهره برداری های نیمه طبیعی.

در این جا، نقش درجه اول می تواند توسط این عوامل ایفاء شود: کانالها (بخش خصوصی یا دولتی) و شرایط (قیمت ها و غیره) تهیه مواد اولیه لوازم مواد سوختی، انرژی و غیره برای موسسات دولتی، هدف های تولید (کالاها و خدمات) موسسات دولتی. سطح قیمت ها، تعرفه ها و سایر شرایط فروش به دیگر موسسات بخش دولتی، سازمان های دولتی و موسسات خصوصی. مشارکت بخش دولتی در فروش تولیدات و محصولات کار تولید کنندگان مجزای آنها، از میان بردن سیستم واسطگی توسط بخش دولتی. تمرکز واردات و صادرات در دست موسسات بخش دولتی. سازمان دهی سیستم اعتبارات بانکی، امکانات و شرایط اعطای اعتبارات به موسسات بخش دولتی و خصوصی اقتصاد.

حتی با تنظیم آمار هایی با خلقت اجتماعی - اقتصادی محدود می توان چند گروه شاخص تمیز داد که امکان دهد خلقت و جهات تاثیر بخش دولتی (در کلیه کنش ها و اقدامات سیاست اقتصادی) در روابط مبادله و توزیع در کشورهای جوان دارای سمت گیری سوسیالیستی ارزیابی گردد.

نخستین گروه از این شاخص ها متکی بر ساختار اجتماعی درآمدها و مصرف است: تغییرات در سطح درآمدهای فردی گروه های مختلف جمعیت، از میان بردن اختلافات اساسی دستمزد گروه های مختلف کارگران و کارمندان که برای مستعمرات و نیمه مستعمرات جنبه نمونه وار دارد. تثبیت و تضمین حداقل مزد معمول کردن حداکثر مراقبت های اجتماعی در حقوق کارمندان و کارکنان بنگاهها و موسسات دولتی. تغییرات در سطح و ساختار مصرف فردی قشرهای مختلف جمعیت مخصوصاً در مورد محروم ترین و مرفه ترین افراد جامعه.

دومین گروه شامل شاخص هایی است که به روند شکل بندی سرمایه های اجتماعی مصرف مربوط می شوند: مانند هزینه های کلی دولت در زمینه رشد اجتماعی

سرمایه گذاری ها در زیر ساختار اجتماعی، سازماندهی کمک پزشکی و آموزش ابتدایی، متوسطه و عالی - رایگان، پانسیون ها و غیره. سومین گروه شاخص هایی است که به روند باز تولید سرمایه در بخش های مختلف اقتصاد مربوط می - شود. آنها بنا بر حجم سپرده های بانکی بخش های دولتی و خصوصی اقتصاد، توزیع اعتبارات بین آنها و مخصوصاً "بنا بر حجم سرمایه گذاری های کلی هر دو بخش مشخص می شوند.

از آنجا که تحلیل همه شاخص های یاد شده برای کشورهای متعدد دارای سمت گیری سوسیالیستی در یک مقاله ممکن نیست، این تحلیل تنها در مورد الجزایر انجام می گیرد، زیرا این کشور وارث گرانبارترین تجربه در دگرگونی های اجتماعی - اقتصادی ناشی از سمت گیری سوسیالیستی است.

از ۱۹۶۴ الجزایر حداقل سطح مزد کارگران کشاورزی را معین ساخت. نزدیک به پایان سالهای شصت، اختلاف میزان حقوق مزد بگیران در صنعت، ساختمان، حمل و نقل ها و ارتباطات، بانکها و موسسات اعتباری که بنا به قاعده کلی به نسبت ۸ به ۱ (کارگران و کادرفه های بلند پایه) بود، کاهش یافت. حداکثر حقوق برای کارکنان دولت تا مین شد.

دولت مانند سایر کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی رشد اقتصادی را به عهده گرفت. نسبت به آغاز نخستین برنامه پنج ساله، رشد اقتصاد الجزایر (۱۹۷۳ - ۱۹۷۰) سهم دولت در سرمایه گذاری های کلی در اقتصاد به ۹۰ درصد رسید و چنانچه منابع خارجی را در نظر نگیریم این شاخص را پشت سر گذاشت. در سالهای بعد، بخش دولتی الجزایر مهم ترین سهم سرمایه گذاری های کلی را (طبق ارزیابی های ما نه کمتر از ۹۰ درصد) تامین نمود.

بخش اساسی این منابع به رشد اجتماعی و شکل بندی سرمایه های اجتماعی مصرف اختصاص دارد. طبق محاسبات ما که بر اساس منابع رسمی الجزایر صورت گرفته، دولت در سال های نخست برنامه پنج ساله ۱۵ تا ۲۰ درصد مجموع کالاها و خدمات تولید شده در کشور را به امور مذکور اختصاص داده است.

تحلیل این داده ها امکان می دهد تا بید نماییم که ماهیت خلقت گذاری بخش دولتی در جهت تثبیت اوضاع سیاسی عمل می کند. در حقیقت بخش دولتی به منابع پایه مادی رژیم ترقی خواه جلوه می کند.

شتاب در گسترش بخش دولتی و تسریع در تعرض آن برضد موسسات خصوصی منجمله برضد انبوه عظیم تولید کنندگان کوچک بورژوازی و غیر بورژوازی کالاها در برانگیختن تعرض متقابل ارتجاع و ایجاد فضای بی ثباتی زیاد (انفجاری) سیاسی موثرند.

این برداشت اشتباه است که گسترش بخش دولتی در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی راهی است که یگراست به اقتصاد چند ساختاری ویژه مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید - این عنصر اساسی اقتصاد سوسیالیستی یا پیش از سوسیالیستی منجر

می شود.

وجود بخش دولتی و تبدیل آن به عامل اصلی رشد اقتصادی درست آنطور که سمت گیری سوسیالیستی در مجموع چنین خلقتی دارد، تنها به معنای محدود کردن سرمایه خصوصی است نه ترک کامل آن. هر کشور دارای سمت گیری سوسیالیستی از سرمایه خصوصی به نفع رشد اقتصاد ملی استفاده می کند. بخش دولتی با سرمایه خصوصی ملی و خارجی و تولید خرده پای کالا بی که در گسترش است و با برخورداری از حمایت دولت که مدام موسسه سرمایه داری می - آفریند، همکاری می کند. سرمایه خصوصی اعم از ملی و خارجی تلاش می کند از بخش دولتی به نفع خود استفاده کند. برخی رهبران موسسات و خدمات دولتی از مالکیت دولتی و قدرت اقتصادی که در اختیارشان است، در جهت ثروت آندوزی شخصی استفاده می کنند. این امر گاه به تبدیل بخشی از کارمندان دولتی و اقتصادی به بورژوازی بوروکراتیک منجر شده می شود. امکانات استفاده از مالکیت دولتی توسط سرمایه خصوصی، امکان دولت مند شدن بخشی از کارمندان که در مدیریت اقتصادی کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی شرکت دارند، هماهنگی منافع آنان با منافع بورژوازی ملی و بین المللی و در نتیجه امکان تغییر خلقت بخش دولتی و تاثیر آن در تحول اجتماعی - اقتصادی روشنگر این واقعیت است که کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی بنا بر تقسیم کار بین المللی با کشورهای سرمایه داری روابط نزدیک بر قرار می - کنند، بخش اساسی کمک اقتصادی و فنی را از آنها دریافت می کنند و لذا تحت تاثیر این شرایط ناچار می شوند با مشارکت سرمایه خارجی به تاسیس کمپانی های مختلط و غیره بپردازند. به عبارت دیگر، سمت گیری سوسیالیستی در رشد اجتماعی - اقتصادی مستعمرات و نیمه مستعمرات پیشین در شرایط هم زیستی بخش دولتی و خصوصی در مجموع آن و حفظ این کشورها در سیستم اقتصادی و سرمایه داری جهان عمل می کند. در چنین اوضاع و احوالی مساله "کی پیروز می شود؟" (که بر که) در برخی شرایط می تواند به نفع سوسیالیسم حل نشود و در این صورت بخش دولتی با بدل شدن به عامل ناپایداری رژیم دموکراسی انقلابی می تواند در جهت سرمایه داری دولتی گسترش یابد. این بازگشت بخش دولتی ممکن است نه تنها تحت تاثیر عوامل اقتصادی بلکه عوامل سیاسی، به ویژه قدرت دولتی انجام گیرد. همانطور که تجربه برخی کشورها چون جمهوری عربی مصر نشان می دهد، دگرگونی رو ساختار سیاسی می تواند موجب تحول سریع بخش دولتی در جهت سرمایه داری دولتی شود. به موازات آن، بخش دولتی نیز که به نفع موسسات خصوصی مورد استفاده قرار می گیرد (مثلاً در مصر از منابع مالی بخش دولتی برای تحکیم بخش سرمایه داری در کشاورزی استفاده به عمل آمد) می تواند بر اساس قدرت دولتی پایه اجتماعی - اقتصادی لازم را برای ترک سمت گیری سوسیالیستی بوجود آورد.

بنابراین، مساله ثبات سیاسی در این حالت و هم چنین در تاثیر متقابل مجموع سیستم و عناصر اساسی آن که عبارتند از: پایه اقتصادی که عنصر اساسی سیستم را تشکیل می دهد، بخش دولتی، تناسب نیروهای اجتماعی - سیاسی در کشور، خلقت و گرایش های تحول قدرت دولتی، حل می شود، نه به تنهایی

(پایان)

بقیه:

انسانهای نو از دیدگاه چرنیشفسکی

فلنتیدن به زیاده روی در قطب مخالف بپرهیزد. "چرنیشفسکی در "چه باید کرد؟" اندیشه های یاد شده را در همه وجوه آن گسترش داده است. زن طی قرنهای در مالکیت مرد و برده وی بود و به خاطر متعی که برای مرد می آفرید و نیز به خاطر زیاده شیش مورد توجه قرار می گرفت. زن در دوران بردگی اش از شایستگی انسانی خود بی خبر بود، اما هنگامی که به آن وقوف یافت، از دیدن خود در چنان وضعی، درد و رنج عمیقی احساس نمود. از سوی دیگر جامعه با ستیم روا داشتن به زن خیلی چیزها از دست داد و نتوانست از نیروهای خلاقش سودجوید. البته در این روزگار زن دیگری آفریده شده است که می کوشد با مرد برابر شود و نیز مردانی سر بر آورده اند که خواهان آندوزی در نقش موجسووی

عنوان موجودات بشری است... برابری در حقوق و آزادی به آنچه که درمن است و به آنچه که در خدا یا باستان بود خلقتی تازه و جدا بیستی و لامی دهد که پیش از این ناشناخته بود و به حق تمام آنچه را که در پیش از من می شناختند برابر آن هیچ است...

وراپا ولونا بنا بر تجربه خود متقاعد شده است که زن باید شغلی اختیار کند و برای جامعه کار مفیدی انجام دهد تا بتواند به توسعه فکری خود پردازد، خلقت خود را گسترش دهد و در موقعیتی برابر با موقعیت مردان قرار گیرد.

شرکت دادن زن در کار مفید برای جامعه و در فعالیت اجتماعی شرط لازم و اساسی برای پرورش استعداد های آفریدگارانه وی است. انسان های نو با نفرت به اصول کهنه ای می نگرند که مدعی است طبیعت بسا محروم نمودن جنس زن از هوش نیرومند، خلقت گسترش

صفحه ۷

انسان‌های نواز دیدگاه چرنیشفسکی

انسان‌های نوئی که چرنیشفسکی سیما ایشان را در میان خود "چه‌باید کرد؟" تصویر می‌کند انسان‌هایی هستند که بنا بر اصل "خودگرایی بخردانه" رفتار می‌کنند. این انسان‌ها به هیچ وجه خودگرایی به مفهوم رایج کلمه نیستند. بعلاوه، آنها دشمن خودگرایی (اگوئیسم) حقیرانه، مبتذل و مخالف سرسخت مال پرستی، بطالت و دناکت اند. آنها به این خودگرایی که انسان‌ها را از احترام، دوستی و عشق حقیقی محروم می‌داند ردوا زراویه، محاسنه‌های نفع طلبانه، فردمی‌نگرد، اعلان جنگ داده‌اند. انسان‌های نوظیق اخلاق نورفتار می‌کنند و با اخلاق فرسوده، خرده‌بورژوازی کسه مخلوق آئین کلیسایی است، سازگاری نیستند. آنها به خاطر خدمت به انسان‌ها تلاش می‌ورزند: برخی‌ها خود را وقف علم می‌کنند و دیگران به فعالیت‌های عمومی می‌پردازند. نیرومندترین آنها به خاطر امر مشترک حتی از همه آسایش‌های زندگی و سعادت شخصی چشم می‌پوشند.

از این روست که رحمت اف در زمان "چه‌باید کرد؟" خود را ملزم به زندگی انقلابی می‌سازد و برای هر نوع فداکاری آماده می‌شود. اخلاق او اخلاق یک انقلابی حرفه‌ای است. این اخلاق از وی بیش از سایر انسان‌ها توقع دارد. رحمت اف انسانی با اراده، نیرومند، قهرمان، جسور و بی باک است. او تا آخرین نفس از مبارزه با زناستاد و زبذل جان دریغ نکرد. همان‌طور که نویسنده در زمان خود می‌گوید، رحمت اف - ها "چنان در راه امر مشترک جان فشانی می‌کنند که این برای آنان بدل به یک ضرورت می‌شود، زندگی‌شان را سرشار می‌سازد و جان‌نشین مشغله‌های خصوصی می‌گردد".

اگرچه انسان‌های نوین دیگری چون لایوخوف، کرسانوف و وراپا ولونا به او رحمت اف نمی‌رسند، اما آنها نیز به هیچ وجه ایده‌آلی جز خدمت به انسان‌ها ندارند. آنها مصمانه و از هر حیث حساب خود را از قشرهای انگل جامعه جدا می‌سازند و چونان افراد نوع قدیم در مقابل شرایط مبتذل سر تسلیم فرود نمی‌آورند. اگر دیده می‌شود که ماریا - آلكسینا یقین دارد که در رژیم پوسیده تنها حیثان و دغل - کاران از زندگی دلپذیر برخوردارند و جز این نمی‌تواند باشد، دختر وی و وراپا ولونا با این شیوه نگرش به هیچ وجه همداستان نیست.

انسان‌های نوین با طراستقرار نظام اجتماعی نوئی مبارزه می‌کنند که در آن از دولت‌مندان و بی چیزان نشانه‌ای نیست. آنها تلاش می‌ورزند به انسان‌ها پاری کنند تا به همان دادن جامعه‌ای همت گمارند. که در آن "همه بتوانند از رفاه برخوردار شوند"، "به یکدیگر زبان نرسانند و در چشم یکدیگر خوار نشوند" و خوشبختی خود را از خوشبختی دیگران جدا ندانند. آنها مفهوم زندگی و پایه اخلاق اجتماعی را در کار به نفع انسان‌ها می‌دانند. به کار کردن عشق می‌ورزند و زندگی بدون کار را بی‌بهره و بی‌مفهوم می‌دانند. این ویژگی آنها را از انسان‌های وابسته به طبقات استثماتر و قشرهای انگل جامعه آشکارا متمایز می‌سازد. انسان‌های نوظیق می‌دانند که تمام یالات واقعی و طبیعی را که باید اجابت شوند از تمام یالات بوالهوسانه که نیازی به وجودشان نیست، تمیز دهند. تمام یالات بوالهوسانه ثمره، حالت بیما رگونه، ارگا - نیسم و زندگی عاقلانه‌اند، زیرا در تحلیل "آنتروپولوژیک" کارشکل اساسی حرکت است و به سایر شکل‌ها: سرگرمی، استراحت، تفریح و شادی پایه و محتوی می‌دهد. اگر کار بر شکل‌های موصوف مقدم نباشد، آنها بی واقعیت خواهند بود. هنگامیکه یک فرد به زندگی عاقلانه خومیگردد "میل زیاد خواهد داشت در روی رشد می‌یابد و طمع ورزی بی حاصل در او زبانه می‌کشد"، یعنی نشوونمای وی شکل غیرعادی پیدا می‌کند.

برای انسان‌های نوع عشق به کار با طبیعت انسان ملازمه دارد. بی‌کاری انسان را اندوهگین می‌سازد. تنبلی و بی‌کاری بر اثر اوضاع و احوال تاریخی کاملاً مشخص و نامناسب برای کار وجود می‌آید.

همچنین، بهره‌وری کار به اوضاع و احوال وابسته است. شرایط کار دهقان وابسته به زمین (سرف) و شرایط کاری که در کارخانه‌های سرمایه‌داری فرمانروا است به گسترش کارآفریدگانه یاری نمی‌رسانند، زیرا شرایط مزبور توجه مادی به زحمتکشان را بنا بر نتایج کارشان تأمین نمی‌کنند.

چرنیشفسکی می‌نویسد: "نفع شخصی انگیزه اساسی تولید است. انرژی که نشانه حرکت مساعد تولید است، دقیقاً همواره متناسب با سهمی است که نفع شخصی در

تولید دارد... پس نفع شخصی مبتنی بر چیست؟ مبتنی بر میل به مالک بودن است... نتیجه این که تولید هنگامی خود را در مساعدترین شرایط می‌یابد که محصول در ملک کسی باشد که به خاطر آن کار می‌کند. چرنیشفسکی این اندیشه را با مثال‌های زیر تفسیر می‌کند: هر کس در باغ سبزی کاری خود بیشتر از باغ دیگران فعالیت می‌کند و خانه خود را با مراقبت بیشتری می‌سازد و غیره در صورتی که کارگر به مالک زمین یا سرمایه‌دار وابسته باشد، نمی‌تواند فرمانروای تولید و مالک محصولات خود باشد. تولید باید جنبه مشارکت داشته باشد در این شکل، تولید واقعی تر از شکل استثمار فردی است کارگاه‌های "وراپا ولونا" که در زمان "چه‌باید کرد؟" از آنها یاد شد، کوششی است در جهت سازمان دادن کار انسان‌ها به گونه دیگر و آموزش آنها در ارزیابی کار به صورت جدید و مطابق با میل فطری‌شان بکار کردن. چنین کوششی خیالپرستانه است زیرا تجربه سوسیالیستی در چارچوب جامعه‌ای بکار گرفته می‌شود که مالکیت خصوصی و مناسبات کهن اجتماعی بر آن فرمانروا است. با اینهمه، این برداشت را با دیدیک نوع پیشتازی در جهت جامعه آینده دانسته در جامعه جدید که مالکیت اجتماعی، کارجمعی و مناسبات رفیقانه بر آن فرمانروا است، نفع شخصی به طور هماهنگ با نفع اجتماعی درمی‌آمیزد و مفهوم اجتماعی بخردانه پیدا می‌کند. در این شرایط احترام انسان به انسان فزونی خواهد یافت.

شرایط جدید کار، زندگی تازه‌ای به انسان‌ها خواهد بخشید و آنها را از حیث فکری و اخلاقی به مدارج عالی تری خواهد رساند. چرنیشفسکی در "چه‌باید کرد؟" (روای چهارم وراپا ولونا) کارآزادانه انسان‌های آینده، انسان‌های روسیه نوین را برای ما شرح می‌دهد: آنها به یاری‌ماشین‌ها کوهستان‌ها را از باغ‌های سبزی و خرمن می‌پوشانند، بیابان‌ها را به زمین‌های پر از گل و ریاحین بدل می‌کنند و بناهای باشکوهی برپا خواهند کرد. انسان‌های آینده با آگاهی بکار می‌پردازند و از تفریح و استراحت نیز بهره‌مند خواهند بود. کارآزاد که به میل و اراده صورت می‌گیرد، برای انسان‌ها منبع سرور و شادی خواهد بود.

انسان‌های نو نفع عمومی را بالاتر از نفع شخصی قرار می‌دهند. آنها عمیقاً خود را وقف امر سوسیالیسم کرده‌اند و خدمت به این امر بزرگ برای آنها ملاک عالی اخلاق است. این تصور که نفع شخصی برای چرنیشفسکی ملاک اخلاق است، نادرست است. نفع شخصی یگانه انگیزه رفتار هر فرد است. البته، این نفع هنگامی جنبه اخلاقی پیدا می‌کند که به خدمت امر مردم، و در آخرین تحلیل، امر سوسیالیسم درآید. رحمت اف در چه‌باید کرد؟" وراپا ولونا را به خاطر ترک کارگاهش، یعنی واگذاشتن سرنوشت پنجاه کارگر به احساسات شخصی (هیجان ناشی از طلاق) مورد سرزنش قرار می‌دهد. اما موضوع تنها منحصر به این نبود. ترک کارگاه خطر از میان رفتن آن را در پی داشت و موجب بی اعتباری اندیشه وی، اندیشه سوسیالیسم و تزلزل نفع بشریت می‌گردید. رحمت اف می‌گفت: "... شما به امر نوع بشر زیان می‌رسانید و به پیشرفت وی خیانت می‌ورزید. وراپا ولونا! در اصطلاح دینی این عمل را گناه در برابر روح القدس می‌نامند هر گناه انسان بخشودنی است بجز این گناه" آیا این گفته‌ها دلیل تعصب و یکسو نگری رحمت اف نیست؟ به هیچ وجه. چرنیشفسکی می‌گوید، البته وراپا ولونا خیلی زود به اشتباه خود پی برد و از تصمیم خود عدول نمود. زیرا رفتار شریفانه همواره به عنوان یک اصل اساسی راهنمای انسان‌هاست، به عبارت دیگر آنها بر حسب باورهای عالی اخلاقی‌شان رفتار می‌کنند. یادآوری می‌شود که چرنیشفسکی درستکاری را از باورهای اخلاقی و نیکی‌را از خرد پدائی ناپذیر می‌دانست.

"برای درستکار بودن تنها داشتن خرد و پایداری بودنی کافی نیست، بلکه باید در اندیشه‌ها نیز از پشتکار بهره‌مند بود".

بدیهی است که اندیشه‌ها بدون کار بردن پایدار می‌مانند و بدین شکل بی فایده خواهند بود. تنها به اعتبار فعالیت‌های فردی است که می‌توان درباره کیفیت‌های اخلاقی وی داوری نمود. کسی که موعظه‌گر اندیشه‌های زیبایی اخلاقی است، ولی خود بداند عمل نمی‌کند، فریبکاری بیش نیست. انسان‌های نو بین

گفتار و کردار هیچ تضادی نمی‌بینند. آنها راه دفاع از باورهای‌شان و مبارزه برای پیروزی گردانیدن را می‌دانند. انسان‌های نو بر حسب باورهای‌شان دموکرات و سوسیالیست هستند. آنها مردمانی مغرور، وفروتن، خشن و مهربان بوده و به اندیشه‌های خود وفادارند و به تمام خود را وقف هموار ساختن راه پیشرفت می‌سازند. آنها به ابراز مهرهای زبانی عادت ندارند، بلکه به دوستی محکم و احترام متقابل پایبندند. این دوستی در نوع خود از دوستی مورد ستایش اپیکور بی‌بالاتر است زیرا نه تنها اشتراک مفاهیم فلسفی و احترام متقابل بلکه همچنین فداکاری به خاطر اندیشه سترگ رهنائی مردم و مبارزه مشترک برای آزادی کارپا به این دوستی را تشکیل می‌دهد.

امروز نیز چون گذشته، مخالفان سوسیالیسم مدعی اند که مبارزه به خاطر سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی به پدید آمدن افرادی شکل وفاقد شخصیت می‌انجامد. چرنیشفسکی با پیش‌بینی چنین تهمت‌هایی به این انسان‌ها نشان داده است که آنها شخصیت‌های نیرومندی هستند که در چهارچوب نمونه مشترک انسان‌های نو، افراد متفوت زیادی بین آنها وجود دارند. در عین حال این افراد با همه گوناگونی‌هایشان در برابر سایر افراد نمونه مشترکی ارائه می‌دادند. افرادی چون رحمت اف، یعنی کسانی که خود را به تمامی وقف انقلاب کرده‌اند، در میان آنها جای ممتازی دارند.

البته آنها هنوز اندک شمارند "اما با وجود آنهاست که زندگی عموم شکوفا می‌شود. بی وجود آنها زندگی می‌پژمرد و می‌پوسد. البته آنها اندک شمارند، اما به انسان‌ها امکان نفس کشیدن می‌دهند. بی وجود آنها انسان‌ها مختنق می‌شوند. انسان‌های نیک و درستکار بسیارند اما در میان آنها از آن افراد کم وجود دارند، آنها به زندگی تعلق دارند، همان‌طور که تئین (شبه قلبی چای) به چای تعلق دارد آنها چون عطر شراب نیرو بخش‌اند. از وجود آنهاست که زندگی عطر و نیرو می‌گیرد آنها گل سرسید بشریت، انگیزنده موتورها و نمک زمین‌اند".

ما با رها نقش ویژه رحمت اف را بین انسان‌های نو تصریح کرده‌ایم. سخنان یاد شده نشان می‌دهند که چرنیشفسکی در وجود انسان‌هایی چون رحمت اف تجسم ایدآل‌های خود را می‌دید. زیرا در حقیقت این انسان‌ها هستند که روسیه و انقلاب توده‌ای په‌آنها نیا ز فراوانی دارد. رحمت اف روح زنده و پرشور انقلاب و تجسم نیاهائی است که انقلاب در برابر پیشاهنگ و انقلابیون حرفه‌ای مطرح می‌سازد. رحمت اف که از ساله‌اشرافیت است، می‌کوشد خود را به مردم نزدیک سازد و شایسته احترام آنان گردد. او به ارزش تئوری پیشاهنگ واقف است و می‌کوشد در سطح دستاورد‌های وی باقی بماند. او این دستاورد را در خدمت انقلاب قرار می‌دهد و همه‌دارائی، دانش، اراده و نیروی جسمانی و اخلاقی‌اش را وقف آن می‌سازد. او پنهانی به تدارک شورش می‌پردازد و آماده است همه‌آزمون‌هایی را که لازم می‌آید فعالیت خطرناک‌اند، تحمل نماید. او در بین انسان‌های نو، به عنوان نمونه فداکاری بی دریغ برای مردم و به عنوان نمونه برجسته یگانگی اندیشه و عمل، تقوی و پراتیک، درستی فکر و عمل، تهور و شجاعت در مبارزه به خاطر خوشبختی مردم از احترام عالی و حیثیت شگفت‌بخش برخوردار است.

انسان‌های نوبه‌خاطر و روابط نوئی که بین آنها برقرار است و بویژه به خاطر روابط بنویین مردوزن و نیز به خاطر اندیشه‌های نوین‌شان درباره زن مقام برجسته‌ای دارند چرنیشفسکی در جوانی به عنوان قهرمان باورمند برای حقوق زنان مطرح گردید. او در نامه‌ای به نازمدش (ولگا سو کراتونا) می‌نویسد: "زنا یدبا مرد برابری باشد. او و زوا بطی را که موجب بردگی زن در برابر مرد ویا شوهر، و کذب نوی خانه در برابر شوهرش می‌شود، نفرت انگیز می‌نامد. برای وی وظیفه هر انسان درستکار "پشت پا زدن به همه" تار و پودهای این روابط منحط در روح خود و یا ری رساندن به انسان است تا او بتواند آن روابط را درهم نوردد و از در-

بقیه در صفحه ۲

هفته نامه

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

تهران، خیابان سزوار شماره ۱۸۹

تلفن ۴۴۳۸۴

بقیه: تجاوز چین به ویتنام

بیش از ۶۰ میلیون نفر رسیده است. از جمله هفتصد هزار تنشان در کولون هستند که اینک تقریباً بخش ۵ و ۶ شهر هوشی مین (سایگون سابق) را تشکیل می دهد. ۱۶۰ هزار تنشان در استان کوانگ-مین زندگی می کنند که در مرز چین واقع است و بقیه در دیگر شهرها و استان های کشور پراکنده اند.

بخش بزرگی از چینی ها که طی قرنهای گذشته به ویتنام آمدند از مرزهای زمینی وارد شدند. اینها یا به سبب سرکوب های بیرحمانه و استثمار بی حد و حصر حکام مستبد زمان متواری شده بودند، یا اینکه بر اثر قحط و غلای ناشی از قهر طبیعت به ویتنام پناه می آوردند تا مگر در آنجا گذرانی بیابند. فقط در جنوب بود که مهاجران بین قرنهای هفده و هجده از طریق دریا آمدند.

آنها پس از ورود به ویتنام در جماعت های سی زندگی می کردند مرکب از همسایگان سابقشان در چین و به این ترتیب زبان و عادات خود را حفظ کردند اما از نظر قضایی، قوانین وینام در موردشان جاری بود. آنها به تدریج همسران ویتنامی اختیار کردند از آنجا که چینی تباران و همسران ویتنامی شان - اکثراً "کارگر بودند و همگی زیر فشار استثمار سرمایه داران و فئودال ها و امپریالیستها قرار داشتند به مرور و پس از چند نسل به جماعت ویتنامی ها می پیوستند و ویتنامی می شدند. اینک در زمان ما بسیاری از ویتنامی ها از نسل چینی تباران قدیم هستند. اما از آنجا که رشته مهاجرت قطع نمی شد، هنوز یک گروه جذب نشده گروه بعدی از راه می رسید و در نتیجه امروز بسیاری از محله ها و روستاهای خاص چینی تباران بر جای مانده است.

با این همه اکثریت عظیم چینی تباران، در کشور ما زاییده شده اند و حتی یکبار هم پایشان به خاک چین نرسیده است.

جریان جذب چینی تباران با اشغال استعماری ویتنام توسط فرانسه قطع گردید. هوآها، بخصوص در کولون، در نتیجه تمهیدات استعمارگران فرانسوی از ویتنامی ها جدا گردیدند. هدف این بود که آنها را از لحاظ سیاسی منزوی کنند و سپس با شدت بیشتری مورد استثمار اقتصادی قرار دهند. فرانسویان گذشته از این، خود این جماعت را بر اساس موطن قدیمی شان در چین به گروه های بسیاری تقسیم نمودند. هر یک از این گروهها از نوعی استقلال داخلی برخوردار شدند به این معنی که هر یک نمایندگان رسمی گزیدند و مستقیماً با رژیم استعمارگر وارد مذاکره می شدند.

در میان چینی تباران به مرور گروهی سازشکار شکل گرفت که با امپریالیستها و استعمارگران هم کاری می کرد و ویتنامی ها و چینی تباران هموطن شان را استثمار می نمود. اینها امکان داشتند که کالاهای فرانسویان را بفروشند و مواد اولیه مورد لزومشان را تهیه کنند و از این راه به نیروی کمکی سهل الوصولی برای استعمارگران بدل شدند. کسانی از چینی تباران که تلاش و لیاقت خاصی در خدمت گذاری به استعمارگران فرانسوی بروز می دادند به تدریج بورژوازی وابسته را در ویتنام تشکیل دادند. هنوز پای امپریالیست های آمریکایی به ویتنام باز نشده شبکه تجارت و خدمات بورژوازی واسطه گر چینی تبار خود را در اختیار آنها گذاشت تا احتیاجات جنگ تجاوز کارانه و سپاه غول آسای اعزامی شان را فراهم آورد. بورژوازی کولون و بخصوص بخش وابسته آن، بر اثر کارایی سازمانها - بیش که بر اساس روابط خویشاوندی و تجربه: دراز مدت کار تجارت نضج گرفته بود، تبدیل شد به یکی از ارکان عمده اقتصاد و مالیه رژیم دست نشانده سایگون که تقریباً سررشته تمام امور اقتصاد جنوب را در دست داشت.

در دوره سلطه بورژوازی وابسته چینی تباران، کولون به دنیای جداگانه ای بدل گردید. اینها با اتکاء به پیوندهای خویشاوندی شان برای خود دستگاهی شاهانه فراهم کرده بودند.

نظریه این که چینی تباران ساکن ویتنام مانند

سایر خلق های کشور، در قید و بندهای استعماری واحدی زندگی کرده اند، حزب کمونیست ویتنام از همان آغاز کار خود در سال ۱۹۳۰ تأیید کرد که چینی تباران و بخصوص کارگران و دهقانان زحمتکش آنها، یکی از نیروهای انقلابی خلق به شمار می آیند. بهمین جهت حزب نیروهای آنها را در مبارزه انقلابی رهایی بخش ملی بسیج می نمود. بسیاری از سازمانهای صنفی چینی تباران را حزب تأسیس کرده است.

در سال ۱۹۵۵ پس از پیروزی در جنگ با امپریالیستهای فرانسوی کمیته های مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام و حزب کمونیست چین رسماً توافق کردند که تمام چینی تباران در ویتنام شمالی تحت حاکمیت قضایی ویتنام قرار بگیرند و بتدریج در زمره شهر وندان ویتنام در آیند.

در فوریه ۱۹۷۵ حکومت چین به سفارت خود در هانوی اختیار داد که حاکمیت در امور چینی تباران را به دولت ویتنام منتقل کند به این ترتیب که:

۱ - نگایی ها، گروهی از چینی تباران که از زمانهای قدیم در گوانگ-نین زیست می کردند، تبعه ویتنام به شمار می آیند و مانند سایر ویتنامی ها از حقوق و وظایف واحدی برخوردار خواهند بود.

۲ - چینی تبارانی که در سایر نواحی شمال زندگی می کنند باید بر پایه اصول جدید مجموعه تابعیت ویتنام را بپذیرند.

۳ - تمام امور مربوط به چینی تباران از این تاریخ در اختیار مراجع دولتی ویتنام قرار می گیرد.

از آنجا که از سال ۱۹۵۵ عملاً کلیه چینی تباران تبعه ویتنام شدند، سفارت چین در هانوی در سال ۱۹۶۱، ظاهراً با توافق دولت چین، مقرر داشت که چینی تبارانی که قصد سفر به چین دارند ابتدا تقاضا نامه ای را نزد مراجع ویتنامی بپرکنند، سپس کنسولگریهای چین بر اساس فهرستی که مقامات ویتنامی در اختیارشان می گذارند روایت ورود - نه گذرنامه - برای متقاضیان صادر می کنند. به این ترتیب سفارت چین رسمیت این معنی را پذیرفته بوده است که تمامی چینی تباران ساکن شمال تابعیت چینی خود را از دست داده و تابعیت ویتنامی را احراز کرده اند.

اما چینی تباران جنوب: پس از آنکه رژیم نگو - دین - دیم در جنوب، ماده واحده شماره ۵۲ خود را در اکتبر ۱۹۵۶ انتشار داد که در آن اشغال به یازده شغل برای اتباع خارجی ممنوع شده بود، اکثریت عظیم چینی تباران تصمیم گرفتند که تابعیت ویتنامی را بپذیرند. بلافاصله پس از رهایی کامل جنوب ویتنام، مقامات انقلابی جنوب به ثبت اسامی خارجیان مقیم ویتنام اقدام کردند، ولی هیچ یک از ویتنامی های چینی تبار برای ثبت نام مراجعه نکردند. بنا براین می بایست وضع موجود پذیرفته تلقی می گردید. مقامات ویتنامی بر پایه علائق اساسی چینی تباران کلیه شرایط لازم را فراهم آوردند تا این هموطنان نیز در برابری کامل حقوق - همدوش سایر شهروندان در تمام فعالیت های اجتماعی شرکت کنند.

خلاصه این که به جز معدودی از چینی تباران که تذکراهای تایوان یا هنگ کنگ را داشتند کلیه هوآهای شمال و ویتنامی های چینی تبار جنوب بیش از بیست سال است که تابعیت ویتنام را دارند.

چینی تباران جنوب همراه با تمام سکنه کشور در انتخابات عمومی مجمع خلق برای پیوستن شمال و جنوب و همین طور در انتخابات شوراهای خلق در تمام سطوح شرکت داشته اند. بسیاری از آنها پست های دولتی دارند، به عنوان کارگر، مهندس، آموزگار پزشک و غیره مشغول به کارند. حتی بسیاری از آنها عضو نیروهای مسلح خلق هستند یا در سازمانهای توده ای انقلابی و ادارات در سطوح مختلف عضویت دارند. و باز چند نفری به نمایندگی مجلس ملی جمهوری سوسیالیستی ویتنام انتخاب شده اند.

به یقین می توان گفت که حقوقی که به چینی تباران ویتنام داده شده به مراتب بیش از حقوقی است که به ویتنامی های ساکن سایر کشورها، از جمله در چین داده اند.

دوستان: گالوست خانننس

دو شعرا: شاعر معاصر ارمنی

دوست من، اندوه من...

در سالهای نوجوانیم شناختمت.
مرا مران،
شاید روزی
ترانه بزرگ ناسروده را
بتوانم سرود...
از زرفنای سایهات، دست به سویم دراز کن.
از ورای شک، ورای نادانسته ها،
واز درون بلور خنده هایم
به چشمانم بنگر،
دوست من، اندوه من...

ترجمه: هراوند قوکاسیان

خواهد آمد

چشم بر طناب جاده ها آویخته
در انتظار کسی هستم
که خواهد آمد اما
چشم
در روشنای جاده نخواهدش دید

همچون اسبی آموخته
بسته به ارباب، مابقیه ای جاودانه
می دوم می دوم
وجویای کسی هستم
او
خواهد آمد
آنگاه که من به سردر آمده ام
خواهد آمد او
آنگاه که نعل های سائیده ام
چونان طلسم خوشبختی
بر سردر خانه، مهربانان
مشاق آویخته است

ترجمه: احمد نوری زاده

اما در آغاز سال ۱۹۷۸ جمع کثیری از چینی تباران که تا کنون در طح و صفا در ویتنام زیسته بودند، به طور غیر قانونی این کشور را ترک کردند و بخصوص در نواحی مجاور چین این مهاجرت شدیدتر بود. شبکه ای از عوامل مشکوک که سرنخشان را سفارت چین در هانوی به دست داشت، شایعات تحریک کننده ای را پراکنده می ساخت از جمله: "ویتنام با اتکاء به قدرت شوروی به کامیوج که مورد حمایت چین است حمله ور شده است. به زودی جنگ گسترده ای در خواهد گرفت و چینی تباران ویتنام اولین قربانیان آن خواهند بود. بنا براین باید هر چه زودتر به سمت چین حرکت کرد" و نیز:

"سیاست جدید چین بر این است که مقدم هر چینی تبار ویتنامی را که به میل خود به چین باز گردد تا در سازندگی کشور شرکت کند، گرامی بدارد. آنها که زودتر بازگردند مزایای بیشتری خواهند گرفت اما آنهایی که از بازگشت امتناع ورزند، خائن به وطن به حساب می آیند." و یا:

"دولت چین برای کسانی که مایل به ترک این کشور هستند وسایل سفر را فراهم خواهد کرد." و از این قبیل.

وحشت زده از شیخ جنگ اکثر چینی تباران ساکن نواحی مرزی به چین رفتند و طبیعی است که در اقتصاد و زندگی اجتماعی ویتنام آشفتگی ایجاد کردند. باید اشاره کرد که مقامات چینی قدغن کرده بودند که چینی تباران از راه عادی مرزی عبور کنند. آنها مردم را مجبور می کردند که از طریق رودخانه ها و جنگل ها از ویتنام خارج شوند. سپس از این صحنه ها فیلمبرداری می کردند و در تلویزیون و تمام سینماهای چین و سایر کشورها نشان می دادند تا به نا حق ویتنام را متهم کنند.

کوچه‌های ترس

پرویز سجدی

نشست و به قفسه کتاب‌خیره شد. کتابها بیشتر ادبیات کلاسیک بودند او شروع کرد به خواندن پشت جلد آنها. بالزاک، دیکنز، روسو، داستایو-سکی، مقدار زیادی هم جنگهای ادبی به نفع های ناهما هنگ، در پایین کتابخانه صف‌ده شده بود. امیر که حالا در اتاق بلند تر حرف می زد گفت - خانواده من وقتی بو بیرن که به غریبه اومده خونه ما کنجکا و می شن و تا ریشه قضیه رو درنیارن ول کن نیستن. این بود که من و گوهر تصمیم گرفتیم سعی کنیم اومدن شما رو مکتوم نگه داریم اونجا به شدت مراقب ما هستن که به وقت دخالت تو امور سیاسی به کله مون نزنه. نمی‌تونیم اینو به حساب خودخواهی یا تسلط‌بیش از حدشون روی خودمون بدونیم. شاید اینطور باشه. اما ظاهرا" موضوعی که به اینکار وادار شون می کنه علاقه بیش از حدشون نسبت به ماست.

صالح از اینکه می دید امیر مرتب کلمه "ما" را بکار می برد، نگران بود. حس می کرد او می خواهد کارهای آنها را با نفر سومی که خواهرش باشد یکی کند و این جزو قرار نبود قبلا چیزی در مورد خواهر امیر به او نگفته بودند صالح نمی دانست چه تصمیمی بگیرد. از طرفی دختر با خیال راحت گوشه اتاق نشسته بود و گویی در نظر داشت خودش را قاطی ماجرا کند صالح به این ارتباط هایی که خود به خود افراد یک خانواده را در بر می گرفت انتقاد داشت او نمی خواست قبول کند که در یک شبکه همه اعضاء فامیل وارد شوند و آسیب پذیری آنها بیشتر کنند. چون در سالهای اخیر نمونه‌های زیادی از این نوع شبکه‌ها که دیگر نمی توانست آنطور که باید منضبط باشد به چنگ پلیس افتاده و یکبار همه تمام افراد یک خانواده نابود شده بودند. او اغلب به رفقای می گفت هر کس در خانواده باید خط مشخصی را دنبال کند و بر این عقیده اش استوار بود. حالا هم در میان این خواهر و برادر جوان نشسته و مردد بود. نمی دانست چه بگوید نمی خواست مسائلی را که در نظر داشت با امیر در میان بگذارد، جلو خواهرش مطرح سازد. هر سه ساکت بودند و لحظه‌ای چند در همان حال ماندند در این وقت امیر رو به خواهرش کرد و گفت: - به سری بیرون بزن و آگه تو نستی به جوری که سروصدا راه نندازی جای هم برای ما درست کن. گوهر برخاست و از اتاق بیرون رفت صالح گذاشت تا صدای پایش دور شود. آنوقت گفت: - با من از خواهر شما صحبت نکرده بودن من قرار بوده فقط شما رو ببینم. نمیدونم در مورد من و کارهایی که قراره با هم انجام بدیم، چقدر او را در جریان گذاشته‌اید. ولی این وضعی است که من خود را آماده آن نکرده بودم. شما که چنین محظوراتی در خانه داشتید می توانستیم جایی دیگر قرار بگذاریم.

امیر نزدیکتر آمد و گفت: - خواهر من دانشجوی سال آخر جندی شاپوره دختر روشنی هم هست ما اغلب مسائل رو با هم تجزیه و تحلیل می کنیم و بیشتر اوقات تصمیمات مشترک برای انجام فعالیت‌های خود می گیریم. اما در مورد قرار ملاقات با شما، من انضباطی که قرار بوده رعایت کردم و جزئیات رو بهش نگفتم ولی خوب طبیعی است که اوتاج اندازه‌ای متوجه جریان هست صالح به ساعتش نگاه کرد. او فکرش جایی بوده که پس از خانه امیر باید می رفت می خواست سر موقع برسد. به صداهایی که از بیرون اتاق می آمد گوش داد و چون مطمئن شد گوهر آن نزدیکی هان نیست دکمه پیراهنش را باز کرد و از پارچه جلیقه مانندی که زیر آن بر بدن داشت مقداری روزنامه چاپ ریز و یک جزوه بیرون آورد و طوری که امیر ببیند آنها را زیر تشک قرار داد و گفت: - بنظر من لازم نیست بگویند اینها را من آورده‌ام. یک قرار دیگر هم بگذاریم تا بهتر راجع به مسائل با هم حرف بزنیم. اگر موافق

در تاریکی شب، مردی که ظاهرا" سی ساله به نظر می رسید، از کوچه نیمه تاریکی که وسط شهر بود بیرون آمد. در زیر تیر چراغ برق لحظه‌ای توقف کرد و به راست پیچید. حالا در کوچه بزرگتری راه می پیمود که گرچه اینجا و آنجا ماشین‌هایی پارک شده بود، ولی شاهتی به خیابان نداشت. خانه‌ها با درهای بسته، گرفته و عبوس در دوطرف کوچه صف کشیده بودند. مرد آدرس جایی را که می خواست برود داشت اما اولین بار بود که به آنجا می رفت. او سعی می کرد اشتباه نکند و مجبور نشود مقداری از راه را برگردد و با اینکار توجه کسی را جلب کند. زیر تیر بعدی به بهانه روشن کردن سیگار ایستاد و ضمن اینکه سیگار خود را روشن می کرد مانند حیوان باهوشی گوشهای خود را تیز کرد تا اگر احیانا" از جانب کسی تعقیب می شود، متوجه گردد. ظاهرا" کسی در تعقیب او نبود و اگر این بی احتیاطی را می کرد که برگردد و به پشت سرش نگاه کند، خطر این را داشت که توجه کسی را جلب کند و یا تعقیب کننده احتمالی را بیشتر مشکوک نماید.

باد نسبتا" سردی در کوچه می پیچید و صدای همهمه خفهای را با خود از خیابان های اصلی شهر می آورد. شب آهسته آهسته سیطره اش را بر شهر می گسترد. مرد طبق نشانه‌هایی که داشت حالا بایه به خانه‌ای با دیوارهای سنگی سفید که تنها خانه آن کوچه با نمای سنگ بود می رسید. او در حالیکه به سیگارش یک می زد در تاریکی به جلو خود دقیق شد و سفیدی خانه را دید. "پس تا اینجا درست آمده‌ام". ذهنش آشفته و دهانش تلخ بود. طبق حسابی که کرده بود، شاید در حدود یک دقیقه دیگر باید راه می رفت بعد در سمت کوچه بن بست می رسید دید که دو خانه در انتهای آن قرار داشت و او باید زنگ در قهوه‌ای را به صدا درمی آورد. مرد همچنانکه با قدمهای منظم راه می پیمود، جلسو کوچه بن بست رسید و چون تمام نشانی‌ها را درست دید، مانند کسی که بارها به آن خانه آمده باشد به تندی روی سکوی جلوی در رفته و زنگ را به صدا درآورد.

او از اینکه تصمیم نگرفته بود که بالاخره نگاهی به پشت سر بیاندازد یا نه، ناراحت بود. بیم این را داشت که کسی تعقیبش کرده باشد. بزودی در باز شد و جوان لاغر اندام بلندقدی که محتاط و کنجکا و می نمود، جلو در ظاهر شد. مرد که سعی داشت تردید خود را پنهان کند گفت: - شما قرار بوده منتظر من باشید.

جوان نگاه نگرانی به سر کوچه انداخت و آهسته گفت: - بله بیایین تو.

مرد داخل شد و در را پشت سر خود بست. جوان اشاره کرد که باید به اطاق روبرو بروند. دالان خانه که آنها در حال عبور از آن بودند تنگ و نمناک بود و بوسيله لامپ گرد گرفته. کم نوری روشن می شد طرف راست دو در قرار داشت که هر دو باز و داخل آن تاریک بود. بوی ظرف نشسته و زباله‌های انبار شده از آنها متصاعد بود. از دالان که گذشتند به حیاط کوچکی رسیدند که کف آن کاشی و باغچه خشکی کنار آن قرار داشت. جوان به طرف اطاق روبرو رفت و میهمانش هم به دنبالش از اطاق های دیگر صدای همهمه و گفتگوی خانواده به گوش می رسید.

در وسط اطاق دختر قد کوتاه سیاه چهره ای بلاتکلیف ایستاده بود و از پشت عینک ذره بینش تازه وارد را نگاه می کرد. مرد دستش را پیش آورد و ضمن معرفی خود با پسر جوان دست داد. - اسم من صالح است.

پسر جوان با او دست داد و گفت:

- اسم من امیر است و ایشان هم خواهر من گوهر صالح با دختر دست داد و کنجکا وانه او را نگر- بست. بنظر می آمد معلم یا دانشجو باشد. صالح از اینکه می دید در خانه‌ای آمده که مجبور است خیلی از مسائل را رعایت کند و کسی که با او قرار ملاقات داشته نیز تنها نیست، آشفته و نگران شده و تصمیم گرفت یک قرار ملاقات دیگر با امیر بگذارد تا بتواند راحت تر برآید او حرف بزند در این فاصله اطاق را طی کرده، لبه تخت

باشید اول تمام امکانات خود و جوانب کار را بر-رسی می کنیم شاید لازم باشد شما در مورد من و من در مورد شما چیزهای بیشتری بدانیم آنوقت خیلی راحت تر می توانیم با هم کار کنیم. بنظر من این موضوعی است که حتما" باید به آن توجه کرد.

امیر نمی دانست چه بگوید او موضوع را خیلی با اهمیت تر از آن می دید که قبلا" به آن فکر کرده بود. دلهره‌ای توام با ترسی شیرین بر جاننش چنگ می انداخت حس می کرد دیری نمی گذرد که گرفتار ساواک می شود آنوقت باید شکنجه‌هایی سهمگینی را تحمل کند که نامی از این مردی که این طور خون سرد روی لبه تخت نشسته و به سیگارش پیک می زند، نبرد شاید هم نتواند دوام بیاورد پس بهتر است گوهر را وارد این ماجرا نکند این پیشنهاد خوب است لاقلا خودش تنها گرفتار می شود گوهر می تواند در غیاب او از مادر، که حتما شیون خواهد کرد، دلجویی نماید گذشته از این می تواند به مبارزه ادامه دهد، چه بسا مبارزه اش بتواند مثر ثمرات بیشتری هم باشد لزومی ندارد همه چیز رابه او بگوید باعث شود در دوا هم گرفتار شوند.

در اینوقت در باز شد و گوهر در حالیکه سینی چای را روی دست حمل می کرد، وارد شد و رو کرد به صالح گفت: قند نداریم شما چای با شکر می خورید؟ صالح سری به موافقت تکان داد آنها در سکوت چای خوردند در حالیکه هر یک غرق در افکار دور و دراز خود شده بودند بعد صالح به ساعتش نگاه کرد و چون دید هنوز قدری وقت دارد رو کرد به گوهر و گفت: - اوضاع در اهواز چگونه؟ در مبارزات دانشگاه-هی حرکت‌های تازه‌ای صورت گرفته؟

گوهر شروع کرد به وصف مبارزات دانشجویی و این که آنها هنوز نتوانسته‌اند مبارزه خود را با مبارزات پراکنده کارگران پیوند دهند او گفت گر چه گاه چنین پیوند هایی صورت می گیرد ولی پلیس به چنان سرکوب وحشیانه‌ای دست می زند که باز تا مدتی این پیوند قطع می گردد و از دختری که در یکی از این تظاهرات که به بیرون دانشگاه کشیده شده بود حرف زد که زیر ضربات باطوم شهید شده بود گوهر از تشمت نگران کننده‌ای که بین دانشجویان بود حرف زد و گفت در حالیکه تمام سوراخ سنبه‌های دانشگاهها پلیس زده است عده زیادی از دانشجویان با هم برخورد ایدئولوژیک دارند و نمی توانستند حداقل در یک مبارزه صنفی / سیاسی متحد شوند می گفت حتی بعضی لو دادن مبارزینی را که نمی خواهند حرفهای آنها را درست ببینند مباح اعلام کرده‌اند و این بسیار خطرناک است.

صالح با دقت به حرفهای او گوش داد و طبق عاد به ساعتش نگاه کرده، مطنه‌ای از وقت گرفت و گفت: - مسلم است که مبارزه هر ملت نشیب و فرازهای زیادی دارد اما آنطور هم که شما توصیف کردید مایوس کننده نیست گاهی اتفاق می افتد که یک جریان که در اصل فرعی است، موقتا" سایر جریان ها را تحت تاثیر خود قرار می دهد ولی حرکت‌های صحیح جامعه سرانجام راه خود را بین توده‌های مردم باز می کند و به نتیجه می رسد این یک اصل مسلم تاریخی است.

بعد ساکت شد به ساعتش نگاه انداخت حساب احتمالات را در مغزش مرور کرد که جایی که قرار بود برود چقدر از اینجا دور است و اگر زودتر حرکت کند بهتر است آنگاه گفت:

- من دیگر باید بروم در فرصت‌های آتی-بده بیشتر با هم صحبت می کنیم.

صالح می کوشید گوهر او را یک دوست معمولی امیر بداند و متوجه کار سیاسی آنها نشود. پس خدا حافظی کرده بیرون آمد. امیر تا سر کوچه بن بست با او آمد و گفت:

- اگر موافقت دفعه دیگر جایی در شهر هم-دیگر را ببینیم.

صالح در حالیکه مسیر کوچه را که در نظر داشت از آنجا برود بررسی می کرد گفت:

- لب شط نیمکت سوم از طرف گمرک روز دوشنبه ساعتش را تو یگو من از شش به بعد وقت دارم.

- بنظر من سر ساعت هفت که هوا تاریک شده خوب است. باشد و اگر نیمکت اشغال بود همان حوالی.

XXXXXXXXXXXX

ادامه دارد

آفریقا: تضادهای مرحله کنونی رشد...

انماندگان قانونی مردمندها بدنام کرده و در صورت امکان این سازمانها را از هم بپاشند. همچنین، کشورهای ناتو تلاش می کنند با هراساندن دولت های "میان رو" آفریقائی از ظهور "رژیم های رادیکال" در جنوب آفریقا حمایت آنها را جلب کنند.

در اردوگاه امپریالیسم زرمه هائی حاکی از دخالت مستقیم در امور دولت های آفریقائی شنیده می شود، چراکه درگیری بصورت "غرب آفریقار" از دست خواهد داد. هیاهوی ترسناکی بر سر "حضور کوبا - شوروی" در آفریقا راه انداخته اند. و از آنجا که کشورهای سرمایه داری عادت دارند آفریقا را جزئی از مایملک خود محسوب دارند، برایشان قابل تصور نیست که آنگولا و اتیوپی مقتدر و متکی به خود کاملاً مجازند برای حفظ استقلال شان در برابر تهاجم خارجی (بارعایت کامل منشور ملل متحد و سازمان وحدت آفریقا) از هر کشوری که بخواهند یاری گیرند.

شکست در هندوچین ضربه مهلکی بر گروه های حاکم در آمریکا وارد ساخت. این گروه ها که در حال حاضر تاحدی از این ضربه به خود آمده اند، زمان را برای سازماندهی یک ضد حمله امپریالیستی در آفریقا بسیار مناسب می دانند. در این رابطه عواملی در پهنه سیاست جهانی وجود دارد که این گروه ها را یاری می رساند. از جمله موضع گیری پکن است که غالباً در این بخش از جهان بیاری نواستعمارگران شافته و به نفع آنها عمل کرده است. دیگر اینکه سیاستی که نیروهای حاکم بر مصر، عربستان سعودی و برخی دیگر از کشورهای محدوده جنبش رها فی بخش دنبال می کنند، عامل مثبتی در جهت تحقق این ضد حمله امپریالیستی محسوب می شود. این یک واقعیت انکارناپذیر است که سالهای متصادم قاهره و ریاض نهایت تلاش خود را کرده اند تا نیروهای مترقی را در جهان عرب و در جنوب صحرائی آفریقا تضعیف نمایند.

ممکن است بپرسند که چرا برخی از نیروهای اجتماعی و طبقاتی در حوزه آفریقا از این ضد حمله امپریالیستی پشتیبانی وسیع کرده و آن را یاری می رسانند تا موفقیت های پراکنده ای اینجا و آنجا بدست آورد؟ پاسخ دادن به این پرسش ضرورتاً نیازمند آن است که یک تحلیل کلی و عام از موقعیت داخلی کشورهای آفریقائی در زمان حاضر بدست داده شود. در عین حال باید این نکته را در نظر گرفت که این ارزیابی در نظر ما مطلق و بی چون و چرانیست.

بسیاری از کشورهای آفریقائی با مشکلات بزرگ اقتصادی دست به گریبانند. علت، پائین بودن نرخ رشد تولید (در بعضی از این کشورها درجه افزایش جمعیت فزون تر از نرخ رشد تولید ناخالص ملی است) و بدهی های کلان به مراکز مالی جهان است. به علت برنامه ریزی نادرست، کمبود افراد متخصص، بازار محدود داخلی و زمینه مالی نامناسب موانع صنعتی زیادی در حال ورشکستگی هستند. علت دیگر کندی در اصلاح و بهبود این موقعیت این است که کماکان همانند دوران استعمار اشتغالزائی که مستقیماً به کارتولیدی مربوط می شوند برای مردم کمتر از وکالت، پزشکی، روزنامه نگاری یا کار دفتری جاذبه دارند. بخشی از جوانان با استعداد هم پس از پایان تحصیلات خود در کشورهای غربی به میهن باز نمی گردند.

مشکلات عظیمی که در زمینه کشاورزی وجود دارد و علت اصلی و خاست روز افزون وضع تغذیه است. هر روزی که سپری می شود کشورهای بیشتری از صادر کنندگان مواد غذایی، به وارد کنندگان این مواد تبدیل می شوند. گزافه نیست اگر بگوئیم تا این لحظه بیشتر کشورهای آفریقائی نتوانسته اند متناسب با شرایطی که دارند که راه و روش مناسبی برای مدرنیزه کردن ساخت کشاورزی سنتی خود بیابند. بسیاری از روستائیان زمین هایشان را رها کرده و به امید یافتن شغلی "مطمئن تر" به شهرها مهاجرت می کنند از این جهت تفاوت ناچیزی میان آفریقائی ها و مردم دیگر نقاط جهان وجود دارد.

اما ظرفیت یک شهر آفریقائی برای جذب ساکنان اضافی بیشتر از حد متوسط است. در نتیجه تولید کشاورزی یا نابود می شود یا با نرخ بسیار

پائینی رشد می کند. در این رابطه بیکاری ابعاد فاجعه آمیز پیدا می کند. نتیجه اجتنابناپذیر این وضعیت پیدایش لشکر انبوهی بیکاران که در روند تولید جایی برایشان وجود ندارد. اینان که از هرگونه وسیله زیست و روابط اجتماعی دوام پذیر محرومند غالباً فاقدهر نوع سرپناهند.

آفریقائی فقر زده معمولاً به یاری افرادی از قبیل خود از مرگ ناشی از گرسنگی نجات می یابند. وجود این افراد که در انجمن های متعدد قومی در شهرها متشکل شده اند در عین حال مشکل عمده ای است برای دولت های نوپا که می خواهند به تمرکز و انسجام ملی دست یابند. در این اوضاع و احوال "شهرنشینی" اسفبارتر از همه کیفیت حمل و نقل در شهر، سیستم آب رسانی و دیگر خدمات شهری است.

نیازی به بررسی دقیق همه این مشکلات نیست هدف ما بیشتر شناخت این واقعیت است که مشکلاتی از این دست چگونه بر سیاست داخلی و خارجی کشورهای نوپا و تکامل جهت گیری اجتماعی آنها تأثیر می گذارند. در عین حال می خواهیم بدانیم دلائل رشد و توسعه بحرانی و دردناک جوامع آفریقائی در زمان حاضر کدامند.

x x x x

برخی کشورهای نواستقلال که با مشکلات اقتصادی پیچیده و عظیمی مواجه اند معتقدند که با وارد کردن سرمایه خارجی، درخواست یاری از کشورهای استعمارگر پیشین و دیگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته، و پیوستن به بازار مشترک قادرند بر این مشکلات غلبه یابند. نتیجه این پندار وابستگی بیش از پیش این کشورها به غرب و ناتوانی در بهره برداری از تمام منابع و ذخائر داخلی است. معذرتاً بدیهی است که در بیشتر موارد کشورهای نواستقلال، در مرحله کنونی رشد خود، قادر نیستند بدون یاری خارجی عقب ماندگی اقتصادی و دیگر کمبودهای شان را برطرف سازند.

ارقام زیر تصویر کاملاً روشنی از نقش سرمایه خارجی در اقتصاد کشورهای آفریقائی بدست می دهد: سرمایه گذاری خارجی در رابطه با کل سرمایه گذاری - ۹۸ درصد در موریتانی، ۹۵ درصد در گابن ۸۶ درصد در تنوگو، ۷۶ درصد در سنگال و ۶۷ درصد در ولتای علیا می رسد.

رسیدن به استقلال واقعی، خصوصاً استعمار زدائی اقتصادی روندی پیچیده و متضاد دارد. بستگی یکجانبه مستعمرات پیشین به بازار سرمایه داری جهانی با کندی بسیار از میان برداشته می شود. معمولاً پول هنگفتی که یک کشور آفریقائی (و نه فقط آفریقائی) از فروش مواد خام می گیرد وابستگی اش را به اقتصاد دنیای سرمایه داری نه تنهائی کاهد بلکه بزدامنه اش می افزاید. این پول به مصرف پرداخت هزینه ماشین آلات، وسائل یدکی و کارخانه های صنعتی از غرب می رسد، غالباً این کارخانه ها جزئی از اقتصاد دنیای سرمایه داری اند، لذا بدون وابستگی به شرکت های چندملیتی کارکردی قائم به ذات نداشته و نقشی در پیدایش اقتصاد مستقل ملی ایفا نمی کنند. در عین حال هجوم متخصصین، خیرگان و مشاورین نظامی کشورهای پیشرفته صنعتی به کشورهای مورد بحث رشد فزاینده ای دارد. گابن نمونه بارزی در این منطقه است.

در آن دسته از کشورهای که راه رشد غیر سرمایه داری را طی می کنند ملی کردن یا "آفریقائی کردن" کارخانه های متعلق به سرمایه خارجی نیز روندی متضاد است. از طرفی، ملی کردن دزمواردی بر نقش اقتصادی دولت ملی و سرمایه خصوصی محلی می افزاید. اما از طرف دیگر "آفریقائی کردن" این کارخانه ها موقعیت مناسبی برای آمیزش سرمایه محلی با سرمایه خارجی و رشد فزاینده بورژوازی بورکرات، است که در حقیقت پیشقراول نفوذ استعمار در کشورهای این قاره بشمار می رود.

هنگام بررسی روند استعمار زدائی نمی بایست قلمرو ایدئولوژی را که نواستعمار کماکان ناپایگاه های نیرومندی در آن دارد، از نظر دورداد در کشورهای دارای جهت گیری سرمایه داری قلمرو ایدئولوژی، خصوصاً وسائل ارتباط جمعی، تحت نفوذ شدید سرمایه داری بین المللی هستند. بخشی از برگزیدگان هیئت حاکمه و قشرهای متوسط در این کشورها پیوسته جذب فرهنگ بورژوازی و الگوهای غربی رفتار اجتماعی

می شوند.

پیش از این گفتیم که لشکر انبوهی از بیکاران، مستمندان، ولومین ها در کشورهای آفریقائی وجود دارد. تاکنون جامعه شناسی علمی کمتر به تحقیق در این زمینه پرداخته است که این گروه عظیم چگونه بر شکل بندی سیاست داخلی و خارجی کشورهای نواستقلال تأثیر می نهد آنچه بهتر شناخته شده چگونگی استفاده از عناصر بی طبقه بمنظور درهم کوبیدن نیروهای مترقی و سرکوبی اعتصابات است. فشار مرز نشینان (چه مستقیم و چه از طریق بستگان و دوستان آنها) بر حکومت ملی بسیار زیاد است، فشاری که معمولاً به اعمال حادثه جویانه و چپ روانه در داخل یا خارج یک کشور می انجامد این وضع زمینه ای بسیار مساعد برای ظهور و گسترش انواع نظریات کاذب نقشه های غیر واقعی و نهایتاً ازاده گرائی به منظور غلبه بر عقب ماندگی کهنسال است.

به دیگر سخن در برابر عمیق تر شدن مستمر و رطبه موجود میان سطح رشد کشورهای صنعتی و کشورهای در حال رشد، و در مواجه با مشکلات غیر قابل تصور عقب ماندگی دیرینه، رشد بیکاری، فقر و غیره، سیاستمداران و اندیشه ورزان بعضی از کشورهای نواستقلال راه حل "معجزه آسا" را در شعارها و اعمال مائوئیستی (تروتسکیستی) می جویند. سرانجام این اعمال جز شکست و ناکامی نیست.

x x x x x

امپریالیسم مسئول عمده عقب ماندگی کشورهای آفریقائی است چرا که این عقب ماندگی جزئی از میراث گذشته استعمار این کشورهاست. توده های کشورهای نوپا باور کرده بودند که می توانند پس از نابودی استعمار وضع اسفبار خود را سریعاً بهبود بخشند (این امیدواری همیشه واقع بینانه نبود چون اغلب در نظر نمی گرفتند که جل این مشکل در کوتاه مدت چه دشواریهایی دارد). با گذشت سالها کمترین دگرگونی بنیادی در شرایط زندگی زحمتکشان برخی کشورهای نواستقلال صورت نگرفت. در عین حال توده های فقرزده شاهد پیدایش ثروتمندان نوپا بودند، و می دیدند که برگزیدگان هیئت حاکمه انواع امتیازات اجتماعی را به خود اختصاص می دهند از دیگر میراث های استعمار برای این کشورها، منازعات ارضی و جدائی گروه های قومی از یکدیگر بود که به نوبه خود سبب یک رشته درگیری میان کشورهای آفریقائی گردیده است.

در اینجا پیرامون عامل ذهنی بحث خواهیم کرد. رشد دولت مداری در کشورهای آفریقائی و شکل گیری ملت که بخشی از آن است، روندهائی عینی هستند. به شهادت تاریخ این پویاها (روندها) پیچیده و دردناکند. به نظر گئورگی کیم کشورهای نواستقلال در حال حاضر آن مرحله از تاریخ را طی می کنند، که کشورهای فعلی اروپا و آمریکا در دوره شکل گیری ملت ها - قرن ۱۸ و ۱۹ - آن را پشت سر گذاشته اند.

عمده ترین ویژگی این دوره جنگ های رها فی بخش ملی و درگیری های گوناگون میان کشورها و ملت ها بوده است. عامل دیگری وجود دارد که شکل گیری ملت ها را در آفریقا پیچیده تر می سازد: روزگاری استعمارگران به میل خود قاره آفریقا را پاره پاره کردند، و در این میان تفاوت های قومی، زبانی، فرهنگی و دیگر عوامل مؤثر در یک روند رشد سالم تاریخی را نادیده انگاشتند. نتیجه آنکه ده ها و صدها گروه قومی (زئیر، نیجریه) که بسیاری از آنها خود را اجتماع قومی - فرهنگی می دانند، دریافتند که در محدوده کشورهای مستقل محصور شده اند.

یکی دیگر از ویژگی های برجسته کشورهای آفریقائی این است که درگیری میان اندیشه های پان آفریقا نیسم (بعنوان ایدئولوژی عمومی قاره و ایدئولوژی تمام آفریقای سیاه)، ملی گرائی محلی و کشوری (ملی گرائی کشورهای منفرد) و قبیلگی گرائی هنوز در حال رشد است. ملی گرائی همه جا در حال پیروزی است، در حالیکه زیر نفوذ شدید پان آفریقا نیسم (با توجه به موقعیت منطقه و کشور) یا قبیلگی گرائی یا هر دو قرار دارد.

از میان بردن پان آفریقا نیسم بوسیله ملی گرائی محلی با آنکه پدیده ای طبیعی است نتایج منفی چندی در بر دارد. پان آفریقا نیسم مردم سرآسر

مسائل و مشکلات کشورهای دارای...

دیگری نمی تواند مشکلات داخلی و خارجی این کشورها را به نحو کارایی حل کند. بنابراین جای تعجب نیست که کشورهای هر چه بیشتری به آرمان های سوسیالیستی علاقه نشان می دهند و سمت گیری سوسیالیستی را انتخاب می کنند. عمدتاً به خاطر همین دلایل عملی است که دمکراتهای انقلابی برخی اصول اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم، از جمله سمت گیری سوسیالیستی را می پذیرند.

تحلیل تجارب کشورهای که سمت گیری سوسیالیستی را قوام بخشیده اند بسیار ارزشمند است و نقش مهمی در غنی تر کردن پراتیک انقلابی در مقیاس جهانی دارد.

کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی با مشکلات بفرنج عده های روبرو هستند که می توان آن را به سه گروه تقسیم کرد: (۱) رهبری سیاسی توده ها، (۲) تضمین ثبات رژیم و (۳) تضمین ثبات پیشرفت اقتصادی. در رابطه با اینکه کدامیک از این مشکلات پیچیده تر و مهم تر است عقاید متفاوتی وجود دارد، اما بدون شک مشکل رهبری سیاسی عاجل ترین مشکل است، چرا که حل آن شرایط مطلوبی برای حل دو مشکل دیگر فراهم می آورد.

xxx

برخورد کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی به مسئله رهبری سیاسی با یکدیگر متفاوت است. در اکثر کشورها دگرگونی های انقلابی در راستای سمت گیری سوسیالیستی یا به وسیله سازمان های سیاسی توده ای از نوع جبهه ملی (۱) انجام میگیرد یا با شرکت آنها تحکیم می یابد. اما با تعمیق انقلاب دموکراتیک و بفرنج تر شدن وظایفی که در دستور روز قرار می گیرند، روشن می شود که سازمان های سیاسی از نوع جبهه ملی به دشواری می توانند نقش مبتکر و رهبری اصلاحات مترقی را انجام دهند. در مرحله معینی حزب نمونه جبهه ملی، که ترکیب اجتماعی ناهمگونی دارد، دیگر قادر نخواهد بود به مثابه یک نیروی سیاسی متحد عمل کند، چرا که مبارزه طبقاتی در درون آن تکامل می یابد. به علاوه، چنین احزابی فاقد دیسیپلین، ایدئولوژی و کادرهای آموزش دیده می باشند.

زمان اتحاد عناصر انقلابی تر و سوسیالیستهای پیگیر تر در میان صفوف دموکراتی انقلابی فرامی رسد. در چنین شرایطی بود که در نیمه دهه ۱۹۶۰ - برخی از کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی به فکر تجدید سازمان تدریجی احزاب نمونه جبهه ملی به احزاب پیشاهنگ افتادند.

وجه مشخص عمده احزاب پیشاهنگ، چنانکه از گفته های هواداران آن و تجارب عملی بر می آید، عبارت است از: انتخاب اعضا و بطور فردی و دقیق رعایت اصول سانترالیسم دموکراتیک و دیسیپلین حزبی، و داشتن ایدئولوژی روشن بر پایه اصول سوسیالیسم علمی.

دمکراتهای انقلابی در اصل وظیفه تاسیس احزاب پیشاهنگ را به آینده دوری محول می کردند. چرا که آموزش پیشاهنگی از انقلابیون وظیفه شناس به زمان و کوشش زیاد نیاز دارد. در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۸ رهبری الجزایر یک رهنمود عمومی در باره تجدید سازمان و ساختمان حزب منتشر کرد، که هدف آن، به گفته روزنامه "المجاهد" ایجاد یک حزب پیشاهنگ نه توده ای، بود. تجدید سازمان حزب توده ای یعنی جبهه آزادی بخش ملی (NLF)، باید در سه مرحله انجام می گرفت: اول - مرحله آموزشی، دوم - پذیرش اعضا جدید و انتخاب از میان اعضا قدیمی جبهه آزادی بخش ملی، سوم - انتخاب رهبری. این اقدامات و اقدامات مشابه به نوزایی حزب انجام می دادند که اکنون برای تبدیل شدن به نیروی هدایت کننده کشور مبارزه می کنند.

این وظیفه در جمهوری خلق کنگو با سرعت بیشتری به انجام رسید. از سال ۱۹۶۸، پس از آنکه نیروهای انقلابی تازه نفس رهبری را بدست گرفتند، این وظیفه در دستور روز قرار گرفت. "اتومبا" نوشت: برای به انجام رساندن انقلاب، خلق کنگو به ساز-

مانی نیاز دارد که بر بنیاد تئوری انقلابی و انضباط آهنین بنا شده باشد، پیوند های خود را با توده ها حفظ کند و به انتقاد و انتقاد از خود بپردازد.

کنگره موسسان که در اواخر سال ۱۹۶۹ برگزار شد حزب کار کنگو را بنیان گذاری کرد - یک حزب پیشاهنگ که رسماً "مارکسیسم - لنینیسم را پایه" ایدئولوژیک خود اعلام کرد. طبیعتاً، حزب هنوز با مشکلات عده های روبروست، بیش از همه مشکل کادرها مطرح است. اما این مشکلات را می توان به تدریج حل کرد. قدرت و پرستیژ حزب کار کنگو افزایش می یابد. یکی از مراحل مهم در شکل گیری حزب، سومین کنگره آن، در دسامبر ۱۹۷۲ بود. کنگره بار دیگر عزم حزب را برای بنا نهادن فعالیت خود بر اصول مارکسیسم - لنینیسم، تکیه بر توده های زحمتکش تاکید کرد، گسترش صفوف حزب را به وسیله عضو گیری از میان کارگران و دهقانان طلب کرد، و ضرورت آموزش ایدئولوژیک اعضا، حزب و تمام زحمت کشان را تصویب نمود. پیش نویس قانون اساسی که به وسیله کنگره تصویب شد، جدایی ارگان های عالی رهبری حزبی از ارگان های قضایی و اجرایی را، که تا کنون در یکدیگر ادغام شده بودند، تصریح کرد. در جوامعی که هنوز تمایز طبقاتی ضعیف است، این خطر وجود دارد که حزب پیشاهنگ یک حزب طبقه ای باقی نماند، بلکه به "حزب کادرها" تبدیل شود، از اینرو که اعضا آنرا به طور عمده فعالین منظم حزبی و مقامات دولتی تشکیل دهند. اما کشور-

های دارای سمت گیری سوسیالیستی تجارب کافی برای مبارزه کارآ با این خطر اندوخته اند. برای نمونه، در "منشور الجزایری جبهه آزادی بخش ملی" آمده است که حزب در وهله اول از ورود کارگران و دهقانان استقبال می کند، و با حزب کار کنگو انتخاب اعضا را بر اساس اصل انتخاب فردی بهترین افراد زحمتکش و روشنفکر که خود را واقف امر سوسیالیسم کرده اند، قرار داده است.

حزب دمکراتیک کینه کار آموزش، میان اعضا خود انجام می دهد و اتحاد ملی آفریقای تانگانیکا (TANU) در تانزانیا با عناصر بورژوازه و فاسد مبارزه می کند. اعلامیه آروشا یک نظام کلی برای ممانعت از تبدیل "اتحاد ملی آفریقای تانگانیکا" به حزب مقامات رسمی تدوین کرد. در ابتدا، در اعلامیه مکرراً تاکید می شود که "TANU حزب کارگران و دهقانان است" (بخش ۲)، و جای دیگر (پس از آن با صراحت گفته شده که: "رهبران TANU یا دولت باید دهقان یا کارگر باشند... هیچیک از رهبران TANU یا دولت نمی توانند در شرکتی سهم داشته باشند... یا پست رهبری در هیچ بنگاه خصوصی اختیار کنند... یا خاتمه اید داشته باشند که به دیگران اجازه داده باشند" (بخش ۴). در وهله سوم اعلامیه می گوید، اعضا حزب باید ایدئولوژی حزب را عمیقاً مطالعه کنند، آنرا درک نمایند و اهمیت رعایت اصول حزبی را به خاطر بسپارند.

در کشورهای که اخیراً "یا همین بتازگی در نتیجه اقدامات انقلابی بخش ترقیخواه ارتش در مسیر سمت گیری سوسیالیستی قرار گرفته اند، مشکل رهبری سیاسی در سطح حدوداً متفاوتی مطرح می شود، در این کشورها مسئله اینست که آیا باید یک جبهه ملی (حزب نمونه جبهه ملی) تشکیل داد یا، باید با توجه به تجارب سایر کشورها، از همان ابتدا یک حزب پیشاهنگ به وجود آورد.

اکثر کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی، تک حزبی هستند، اما، این البته، یک قاعده نیست. ضرورت وجود یک یا چند حزب در جامعه به وسیله عقاید ذهنی رهبران یا حتی حزب حاکم تعیین نمی شود، بلکه عوامل عینی، چون عمق تمایز طبقاتی در جامعه، تعادل نیروهای سیاسی و طبقاتی در کشور موضع بین المللی و پیوندهای ناشی از آن، تعیین کننده این امر هستند. در بسیاری از کشورهای در حال رشد منافع مبارزه در راه پیشرفت ملی و اجتماعی حفظ نظام چند حزبی و اتحاد آنها را در جبهه متحد ملی تمام احزاب و گروه های سیاسی واقعاً میهن پرست و هوادار سمت گیری سوسیالیستی، طلب می کند. چنین جبهه با شرکت چهار حزب (از جمله

حزب کمونیست) در سال ۱۹۷۲ در سوریه تشکیل شد. همکاری میان کمونیستها و دموکراتهای انقلابی اهمیت فوق العاده ای برای تضمین پیشرفت سمت گیری سوسیالیستی دارد. کمونیستها مدت ها است که خود را به عنوان سازماندهان برجسته توده ها و مبارزان - پیگیر و پر شور در راه ترقی اجتماعی و رهایی ملی نشان داده اند. اما این تمام مسئله نیست. ساختمان یک جامعه نوین مسئله بفرنجی است، به ویژه در یک کشور از لحاظ اقتصادی عقب مانده، این کار به دانش عمیق در علوم اجتماعی، بررسی دقیق و انطباق خلاق تئوری و پراتیک رشد غیر سرمایه - داری نیاز دارد. احزاب کمونیست و جنبش جهانی کمونیستی تئوری رشد غیر سرمایه داری را تدوین کرده اند و به نتایج پر اهمیتی در تحلیل آخرین پیشرفت های کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی رسیده اند. غنای تجارب در این زمینه رهبران کشور های در حال رشد را قادر می سازد که مناسب ترین روشها را برای شرایط ویژه کشور خود برگزینند. بدین ترتیب، مسئله تضمین رهبری حزب در روند سمت گیری سوسیالیستی در کشورهای ثوابتقلال، بسته به سطح تکامل انقلاب، سرشت وظایف ملی که در دستور روز قرار دارد و سایر شرایط محلی، از راه های مختلف حل می شود. این راه حل ممکن است تاسیس یک حزب توده ای از نوع جبهه ملی باشد، یا تجدید سازمان چنین حزبی به یک حزب پیشاهنگ، و یا ایجاد یک جبهه متحد ملی مرکب از تمام نیروهای ترقیخواه.

"ادامه دارد"

- ۱ - منظور از سازمانها یا احزاب نمونه جبهه ملی جبهه های مرکب از نیروهای اجتماعی - طبقاتی وسیع و ناهمگون می باشد. - م
- ۲ - "اتومبا"، ۲۳ دسامبر ۱۹۶۸

بقیه:

انسانهای نواز دیدگاه چرنیشفسکی

یابنده و نبوغ، فعالیت اجتماعی را برای وی ناممکن ساخته و از او هیچ کاری جز کام جوئی و تولید مثل بر نمی آید. جامعه باید برابری حقوق زن را بشناسد و دسترسی به کار مفید اجتماعی را برای وی ممکن دارد. تنها در این صورت است که او نشان خواهد داد که چه انرژی و نیروی فزاینده فکری در او نهفته است تغییر موقعیت اجتماعی زن دگرگونی موقعیت وی را - در خانواده و تغییر رفتار شوهرش را نسبت به وی موجب می شود. چرنیشفسکی دگرگونی موقعیت اجتماعی زن و تامین استقلال و حقوق برابر وی را با مرد یکی از شرایط بهبود اخلاق اجتماعی می دانست. به عقیده او رهایی زن با مبارزه برای آزادی مردم و دموکرات - تیزه کردن جامعه پیوند دارد. خود زنان نیز می توانند و باید در این مبارزه شرکت جویند و الهام بخش شهران خود در این مبارزه باشند. ولگویی نا (در مقدمه رمان) می گوید: "من آرزو مندم که سه روزی بگویند، شوهرم نخستین کسی است که به نیاز مردم لبیک گفته و به خاطر مفید بودن برای آنان از هیچ چیز فروگذار نکرده است. من نمی گویم که شخص وی از این که هیچ در فکر خود نیست، برای وی چه اهمیتی دارد! اما او هرگز فرصت مراقبت از مرا نداشته است و اگر چنین کاری لازم باشد، من و والودیا (پسرم) حاضریم بی سرپرست بمانیم!

زن آزاد شده، زندگی و روابط خود را با مرد به نحوی سازمان می دهد که انسان های نو بدن عمل می کنند. اینان ازدواج را یک نوع داد و ستد نمی دانند. و جز عشق هیچ انگیزه ای برای آن نمی شناسند. از این رو، آنها از معایب مخصوص زندگی خانوادگی طبقات دولتمند (بی وفایی متقابل، کینه ورزی - های موروثی و غیره) بی خبرند. عشق در نزد انسان های نو هرگز یک شور موقتی منبعت از منظر خارجی شخص، یا ثمره خیال حریصانه کامجوئی نیست. پایه آن را باید "در ژرفای زندگی اخلاقی" جستجو کرد عشق عبارت از میل به محبوب با همه آن چیزهایی است که او برای یک زندگی بهتر به آن نیاز دارد و نیز شاد شدن از شادی های او و رنج بردن از رنج های او است.

بقیه:

چگونه مجلسی خواهیم داشت؟

در هیچ امری از امور هیچ گونه محلی از اعراب نخواهند داشت و حدا علی می توانند به حفظ موجودیت و امتیازات قومی و مذهبی خود امیدوار باشند، مسئولیت بسیار بزرگ و تاریخی رویارویی با مسائل و مشکلات یک جامعه در حال تخمیر انقلابی را به صورتی انحصاری بر دوش خواهند گرفت. البته، پذیرفتن یک چنین بار مسئولیت از جرات و ایمانی شگرف حکایت می کند. ولی این یک طرف قضیه است. طرف دیگری هم اینجا وجود دارد، و آن توده های مردم اند که انقلاب را به حق امر خود و دستاورد بزرگ خود می دانند. این انقلاب برای آنان به معنای آزادی و عدل و برابری است، منشور رهائی از فقر و بیماری و بی فرهنگی است، ضمانت کارشراقت مندان و دستیابی به شخصیت والای انسان و شهروند حاکم بر سرنوشته خود و کشور خویش است. برای رسیدن به چنین هدفهایی است که توده های میلیونی زحمتکش و محرومان ایران به زودی به پای صندوقهای رأی خواهند رفت. آنان، با آمیدی که به نتایج ملموس و اینجهانی انقلاب بسته اند، از مجلس آینده که ناچار اسلامی است می خواهند تا به امیدهای شان تحقق بخشد و تعهداتی را که نمایندگانش به نام اسلام به گردن گرفته اند بجای آورد. رأی مردم - گذشته از تکلیف شرعی که پیشوایان عالی قدر مذهبی در اعلامیه های خود معین کرده اند - نمودار اعتمادی است که به کاردانی، کارآئی و اخلاص عمل نمایندگان، تک تک و در مجموع، ابراز شده است. بی شک، فرصت کافی هم به مجلس و به دولتی که بر سر کار خواهد آمد داده خواهد شد. ولی، خواهی نخواهی، مردم قضاوت خواهند کرد و مجلس و دولت را به معیار کارهای انجام شده و معنای خلقی این کارها خواهند سنجید. اما قضاوت، این بار، تنها در باره اشخاص یا گروهها نخواهد بود. اسلام، بعنوان یک نیروی یکپارچه و ایدئولوژی سیاسی، به محک زده خواهد شد: پیروزی یا شکست سیاسی اسلام...

آری، در این بازی، داو بزرگ و بسیار بزرگ است و ولی گرایش های سیاسی - اسلامی از آن پاک نداشتند. پس از بهمن ۵۷، بیشتر به انگیزه منزه طلبی عقیدتی تا تنگ نظری و انحصار گرائی سیاسی، آنان هم - مسئولیت ها را در اداره موقت امور بر عهده گرفتند، و اکنون هم که نهادهای دائمی جمهوری اسلامی یکی پس از دیگری استقرار یافته و می یابند، باز مصرانسه یاری و همکاری هر نیروی سیاسی دیگری را رد می کنند. البته این روش و این برخورد با مسائل با سازای انقلابی از نظر ما نادرست است و انقلاب را از نیروهای فعال صدیقی که می توانند در اجرای هدفهای آن سهیم باشند محروم می سازد. بسا هم که برخی رادریبتایی عمل و سرخوردگی از تبعیضی که درباره شان روا داشته می شود به موضع مخالفت برانند، چنان که دیده ایم و می بینیم. ولی فعلا، واقعیت همین است که هست. ایران انقلابی ما آزمايشگاه ایده ثولوژی سیاسی یک اسلام نوگشته با گرایش های خلقی، دموکراتیک و ضد امپریالیستی شده است. تا زمانی که این گرایش خلقی، دموکراتیک و ضد امپریالیستی بر انقلاب اسلامی حاکم است، مورد تاءثید و پشتیبانی بی دریغ و برخوردار از راهنمایی دلسوزانه نیروهای اصیل انقلابی خواهد بود. خواه این نیروها در مجلس و دولت شرکت داشته باشند یا نه. به همین علت هم هست که ما، با آن که امید موفقیت نیست یا بسیار کم است، در انتخابات مجلس شورای ملی شرکت خواهیم کرد و به نامزدهای انقلابی - خلقی، دموکرات و ضد امپریالیست، در خط امام خمینی - رأی خواهیم داد

بقیه:

انسانهای نو از دیدگاه چرنیشفسکی

در کنار این میل به زیستن برای خوشبختی محبوب میل به زیستن به خاطر سعادت دیگران وجود دارد. چرنیشفسکی علیه این برداشت که محبت شخصی "احساسات تنگ مایه ای" بیش نیست، به شدت اعتراض می نمود. هر محبت راستین به این یا آن طریق به افراد دیگر کشانیده می شود و جنبه عمومی پیدا می کند. این چیزی است که به عشق زناشویی و به طور کلی به هر نوع علاقه شخصی اعتبار می دهد.

بقیه افریقا:

تضادهای مرحله کنونی رشد و توسعه

آفریقا را مخاطب قرار داده و آنها را بر وحدت در مبارزه بر علیه امپریالیسم و استعمار فرامی خواند. در حالیکه ملی گرائی منطقه ای غالباً به یک کشور محدود می شود، در برابر دیگران خود را برجسته می کند و حتی به مقابله با آنها بر می خیزد. در این شرایط برخورد و درگیری کشورهای به سادگی ممکن است به دشمنی آشکار و برادر کشی تبدیل شود. این پدیده گاهگاه اتفاق می افتد. اما آنها این حقیقت ساده را از یاد می برند، که درگیری های مسلحانه هیچگاه به نفع هیچیک از کشورهای آفریقایی نبوده، بلکه به عکس ضررهای جبران ناپذیر برای همه همراه داشته است.

x x x x x x x

مسئله رشد فزاینده قشر بندی در درون و در روابط موجود بین کشورهای قلمرو جنبشهای رهائی بخش پیش از این مورد توجه عموم قرار گرفته است. این روند در قاره آفریقا نیز به کمترین شکل خود در جریان است با این تفاوت که ویژگیهای خاص خود دارد. هرچه از زمان استقلال یافتن کشوری بیشتر گذشته باشد قشر بندی اجتماعی - طبقاتی و مرز بندی سیاسی در آن بارز تر و نیرومندتر، و بالطبع تاثیر این عوامل بر سیاست کل آفریقا، خصوصاً بر فعالیت سازمان وحدت آفریقا، قدرتمندتر است. طبقاً پدیده ای بنام قشر بندی در موقعیت های بحرانی، یعنی زمانی که منافع طبقاتی و جهت گیری سیاسی و اجتماعی کشورهای اهمیت حیاتی پیدا کند، خود را بیشتر نشان می دهد. در مجموع هنوز که هنوز است گرایش کشورهای آفریقایی به مبارزه برای نابودی بقایای نژادگرائی و استعمار کمابیش یکسان است؛ هرچند که سهم هر کشور در این مبارزه متفاوت بوده و تا حدودی بستگی به جهت گیری های اجتماعی و وابستگی های سیاسی آن کشور در سیاست خارجی دارد، که این خود چندان غیر منتظره نیست.

مرز بندی سیاسی در جریان مبارزه آن گولابرای استقلال تحت رهبری نیروهای مترقی آن کشور، و نیز هنگام پیدایش انبوهی انقلابی و مبارزه اش برای دفع تهاجم سوما لی بیش از هر وقت دیگری خود را نمایانند. در این مورد انگیزه های اجتماعی که اعمال کشورهای را تعیین می کرد، چنان آشکار بود که نقطه نظرهای سنتی درباره وحدت آفریقا و شعارهای ضد استعماری و ضد استثمار را تحت الشعاع خود قرار داد. برخی حکومت ها صریحاً تهاجم آفریقای جنوبی نژادپرست را به ظهور یک رژیم "مارکسیستی" در آن گولا ترجیح داده، دخالت عربستان سعودی و دیگر کشورهای ارتجاعی "غیر آفریقایی" را - دیده گرفته، و در همان حال هیاهوی بسیار بر سر خطر دخالت "کوبا - شوروی" در امور انبوهی بر راه انداختند. قشری از "ثروتمندان نوپا"، بوروکراتها، کارخانه داران و تجار سود جو همه فن حریف در کشورهای آفریقا - ثی در کار پیدایش است. طبیعی است که آنها به سرمایه داری دل بستگی عمیق داشته باشند، چرا که تجربیات دیگر کشورهای آفریقایی متقاعدشان کرده که جهت گیری سوسیالیستی، مالکیت خصوصی را محدود نموده و با بهره کشی در هر شرایطی مخالفت می کند. رشد نیروهای مترقی در سراسر قاره چنان باعث وحشت آنها گردیده که ناگزیر شده اند بطور مستقیم از غرب کمک بخواهند. معمولاً حمایت غرب شکل مخفی دارد و عملیاتی گوناگون از قبیل فرستادن سلاح، اعزام کارشناس، آموزش گروههای نظامی، خرابکاری بر علیه نیروهای چپ تا ترور رهبران آنها را در بر می گیرد.

بخشی از نیروهای اجتماعی و طبقاتی در آفریقا دانسته و ارادی شریک جنایت های غرب اند، چرا که سخت نگران این منافع هستند. از آنجا که این نیروها هیچ آمیدی به ثبات جریانها و رژیمهای محلی ندارند ثروت فزاینده خود را در بانکها و شرکت های بیمه سرمایه گذاری می کنند، یا به خرید ملک، اوراق بها دار و سهام می پردازند نمونه ای از این نوع آمیزش منافع برگزیدگان محلی با مراکز امپریالیستی را می توان در کیفیت سرمایه گذاری

برخی از کمپانیهای تولیدکننده نفت خاور میانه مشاهده کرد. اما این پدیده منحصر به آفریقا نبوده و تمام جهان در حال رشد را در بر می گیرد. این مطلب جداگانه ای است که اعمالی از قبیل انتقال ثروت از جهان روبه رشد به کشورهای رشد یافته به آگاهی عموم نمی رسد و کاملاً مخفی نگاه داشته می شود. تنها بعد از انقلاب اتیوپی جهان دانست که امپراتور قبلی، ها یلاس لاسی و خانواده اش مالغو نجومی به بانکهای غربی منتقل کرده است.

* * * * *

تا اینجا تحلیل من از موقعیت آفریقا تا حدی یک جانبه بوده است. تعدد داشته که بیشتر بر وجه منفی و تضادهای رشد اجتماعی تاکید کنم، چون این جنبه چندان مورد توجه قرار نمی گیرد. موفقیتها و پیروزیهای بدست آمده در مقایسه با عقب نشینی های پراکنده چشمگیر است: به این عقب نشینی ها نیز بایستی توجه نمود.

چه زمینه هایی برای یک ارزیابی امیدوارانه از دورنمای رشد جنبشهای بخش ملی در آفریقا وجود دارد؟ علاوه بر ایمان به پیروزی تاریخی و محتوم نیروهای مترقی ضد سرمایه داری - که خود قانونمند عام ترقی اجتماعی است - زمینه های بسیاری را در این رابطه می توان برشمرد:

اول: مبارزه برای برچیدن آخرین پایگاههای استعمار و نژاد گرایان در قاره شدید تر و گسترده تر می شود. هر چه امپریالیسم سخت تر تلاش می کند، نمی تواند رژیم های جنایتکار را که به حکم روند ترقی اجتماعی محکوم به نابودی اند، نجات دهد.

دوم: در کشورهای که به یاری غرب روابط سرمایه داری در آنها بارور نشده، بحران عمیقی وجود دارد. نیروهای مخالف راه رشد سرمایه داری و هواداران سیاست امپریالیستی هر دو از این کشورها رشد می کنند.

سوم: شماره کشورهای که سوسیالیسم را بر راه رشد سرمایه داری ترجیح می دهند دائماً در حال افزایش است. می توان گفت که در سال های اخیر تعداد این کشورها تقریباً دو برابر شده است.

چهارم: دگرگونی های عمیقی در میان احزاب دمکرات انقلابی حاکم در کشورهای که جهت گیری سوسیالیستی دارند در شرف تکوین است. در مجموع دمکراسی انقلابی دهه هفتاد، به عنوان پدیده ای - اجتماعی با ویژگی های خاص خود، به نیازهای زحمت کشان، به سوسیالیسم علمی و جامعه سوسیالیستی نزدیک تر شده است.

به شهادت تاریخ موارد متعددی وجود داشته که یک دکترین پر آوازه تنها به علت "مد روز بودن" هواداران بیشماری کسب کرده است. در آفریقای دهه ۶۰ علاوه بر انواع گوناگون "سوسیالیسم های ملی" تعداد زیادی از مردم (که عمدتاً به طبقه متوسط تعلق داشتند) به جانبداری از سوسیالیسم علمی پرداختند و در حمایت از سمت گیری سوسیالیستی داد سخن دادند. در حالیکه واقعیت این بود که زندگی این آمادگی را در آنها نیافریده بود تا برای شعارها پشان بچنگند.

اینان که فاقد تجربه نبرد طبقاتی بودند و در گزینش جنبه گیری قاطع توده های زحمتکش محکوم به شکست، سعی کردند موقعیت ویژه خود را - دستمزد سالیانه بالا، و انواع امتیازهای اجتماعی که ما مورین دولتی هم طراز آنها در زمان استعمار، یا به مجرد استقلال کشور از آن بهره مند شده بودند - حتی در جریان انتقال به راه رشد مترقی حفظ نمایند. البته به سختی می توان تصور کرد چنین جامعه ای با موفقیت به سوی سوسیالیسم پیشروی کند جامعه ای که عمیقاً "اسیر پیشداوریهای صنفی و گروهی باشد و قشر حاکم آن غرق در تجمل و ثروت، در حالیکه توده های زحمتکش آن از ابتدایی ترین وسایل زندگی محروم باشند. چنین "الگوی از سوسیالیسم" هیچگاه توده ها را جذب نخواهد کرد.

(پایان)